

۲ روشد جوان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و چهارم / آبان ماه ۱۳۹۷
شماره پستی ۲۸۵ / ۴۸ صفحه / ۱۵۰۰۰ ریال
www.roshdmag.ir

رستم داستان باشی!

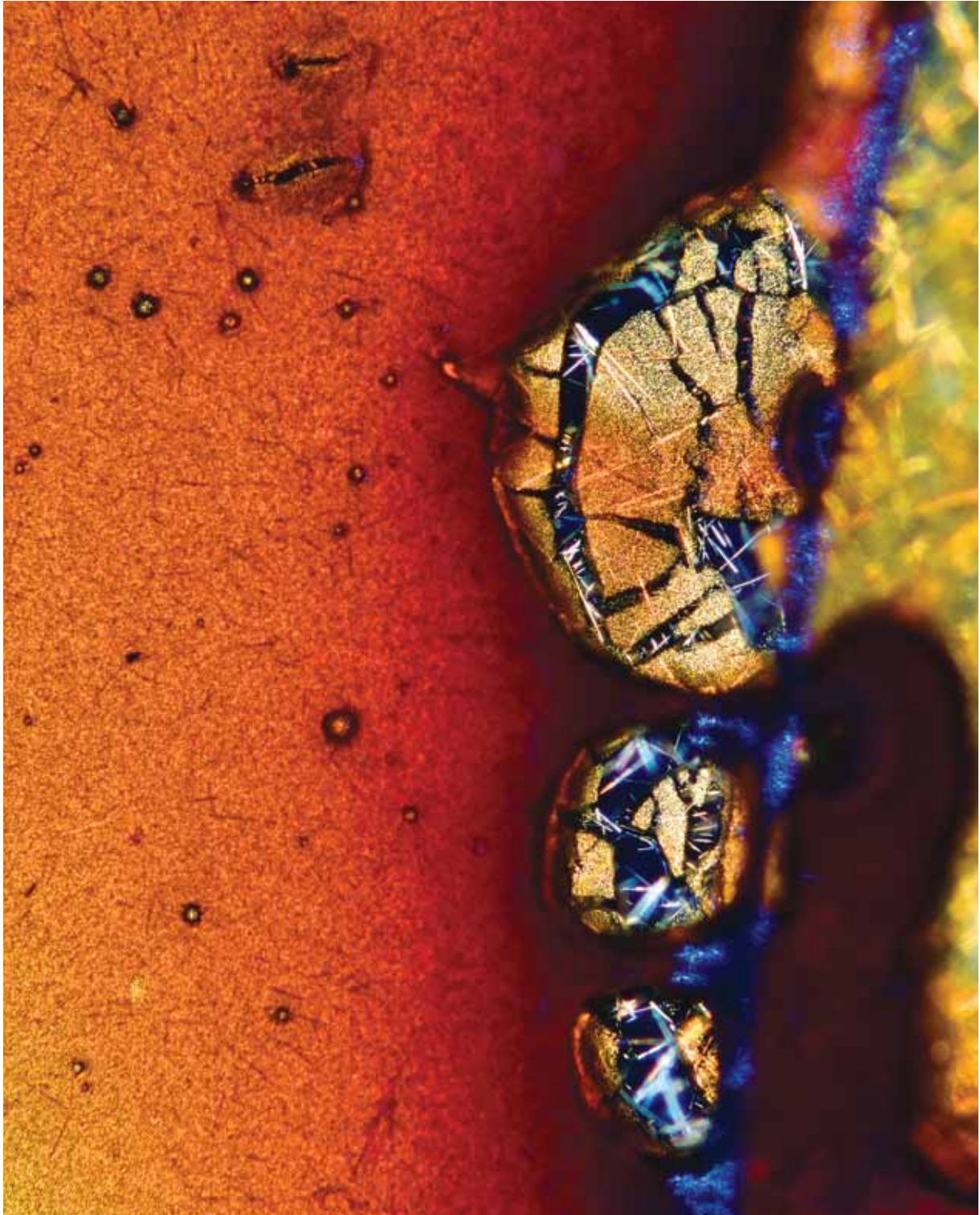
همه چیز درباره
جام باشگاه های
کتاب خوانی

مصطفی مستور
و شخصیت های محبوبش

دستکاری ژن ها
تا کجای می توان DNA
موجودات زنده را تغییر داد؟



«فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالِ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ»
 و چون آن را دید، برکه‌ای پنداشت و ساق‌هایش را نمایان کرد. [سلیمان] گفت: این کاخی مفروش از آبگینه است...»
 قرآن کریم، سوره نمل، آیه ۴۴



ممکن است فکر کنید این تصویر یک مار سه سر افسانه‌ای است یا شاید خیال کنید گردن‌بندی از جنس طلای ناب است که با بلورهای الماس تزیین شده است. حتی شاید به نظر تان برسد نقاشی، رنگ‌هایش را روی بوم ریخته و تابلوی پست‌مدرنی خلق کرده است؛ اما تصویری که می‌بینید، عکسی میکروسکوپی از بلور قهوه اسپرسوست! وین کیتایاما و همسرش سانائو کیتایاما، عکاسان ژاپنی، به‌سختی توانسته‌اند قهوه را به حالت بلوری درآورند و سپس این تصویر را از آن ثبت کنند.

فقط کتاب‌نخوان‌ها بخوانند!

روی جلد این شماره را ببینید. این آقاپسری که در تصویر می‌بینید (البته در واقع نمی‌بینید)، اسمش کوروش است. کوروش یک دانش‌آموز سال یازدهمی خوش تیپ است که دعوت کردیم به آلتیه آقای سلیمانی بیاید و سوژه ما شود. من و وحید (طراح گرافیک مجله) و مرتضی (طراح جلد) در آلتیه منتظر بودیم که بالاخره کوروش رسید. بعد از کمی خوش و بش، با خوشحالی گفتیم: «خب آماده‌ای؟ موضوع جلد این شماره ما کتابه. می‌خوایم یه عکس درجه یک برای کتاب‌خوانی بندازیم». سریع جواب داد: «من که از کتاب خوندن اصلاً خوشم نمیاد!»

خشکم زد. با این حرفش همه حرف‌های بعدی‌ام را فراموش کردم. با خودم گفتم نکند بقیه مخاطب‌های ما هم اصلاً از کتاب‌خواندن خوششان نیاید. خب پس ما داریم چکار می‌کنیم؟ برای کی داریم مجله تولید می‌کنیم؟

به صورت کوروش خیره شده بودم و این فکرها در ذهنم بالا و پایین می‌شد. هر چند لحظه یک‌بار، برق فلاش صورتش را روشن می‌کرد و دوباره نور به حالت عادی بر می‌گشت. ناگهان فکری در مغزم جرقه خورد. فکری که تمام ناراحتی‌ام را تبدیل به خوشحالی کرد.

چه کسی گفته که این مجله، مجله عاشقان کتاب و کتاب‌خوانی است؟ اصلاً می‌خواهم این شماره را تقدیم کنم به کوروش. به نمایندگی از همه بچه‌های باحالی که از کتاب خواندن بدشان می‌آید. می‌خواهم به همین مناسبت عکس کوروش را روی جلد مجله بگذارم (با این شمایلی که می‌بینید) و در تمام ایران پخش کنم. در عوض فقط یک خواهش از کتاب‌نخوان‌های عزیز دارم. بیا بید این یک بار ناپرهیزی کنید و این ۴۸ صفحه ناقابل را ورق بزنید. همین.

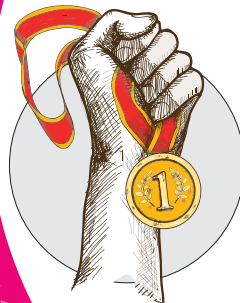
فقط ورق بزنید و اگر چیزی نظرتان را جلب کرد، بخوانید. شاید شما هم مثل من نظرتان عوض شد و تصمیم تازه‌ای گرفتید.

سیدامیر سادات موسوی



ایران شگفت‌انگیز

چراغ راهنما



کوی و میدان

زیردرهین



رشد فکری



باتوق ادبیات

نشانه

باتوق علم



باتوق طنز

۳۹

مدیر مسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان،
مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، شاهنده شفیع،
سیدکمال شهبانو، احمد عربلو، کاظم طلائی، شکوه
قاسم‌نیا، افسانه موسوی‌گرماردی، ناصر نادری، بابک
نیک‌طلب، محبت‌الله همتی و حبیب یوسفزاده

دبیر مجله: سیدامیر سادات موسوی
دستیار دبیر: اشرف‌سادات کلای
طراح گرافیک: وحید حق
ویراستار: ریحانه کلهر
طراح جلد: مرتضی آذرخیل
عکاس جلد: فرهاد سلیمانی

شمارگان: ۷۵۰۰ نسخه
چاپ و توزیع: شرکت افست
نشانی دفتر مجله:
تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۴۹۰۹۶ - نمابر: ۰۲۱۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹
فضای مجازی: @iRoshd
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی
۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ - تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
www.roshdmag.ir
صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۲۳۳۱
تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸



@iRoshd



پیشنهادهای ویژه سرآشیز

★ **جام باشگاه‌های کتاب‌خوانی:** مهم نیست شهرتان کوچک است یا بزرگ، لب مرز است یا مرکز کشور، شمال است یا جنوب. شهر شما می‌تواند پایتخت کتاب ایران شود. گزارش صفحه ۸ را در این زمینه ببینید.

★ **مستور و شخصیت‌های محبوب:** این شماره به سراغ مصطفی مستور رفته‌ایم و داستان روی ماه خداوند را ببوس را روی میز تشریح گذاشته‌ایم. طرح تصویری صفحه ۱۹ را درباره دنیای داستان‌های مستور از دست ندهید.

★ **کوچه باغ شعر:** برای علاقه‌مندان به شعر، مطالب متنوعی آماده کرده‌ایم. صفحه ۲۲ را ببینید.

★ **آشنایی با رشته داروسازی:** سر قولمان هستیم و هر شماره به سراغ یکی از رشته‌های دانشگاهی می‌رویم. این بار قرار است حقایق پشت پرده رشته داروسازی را افشا کنیم. بروید به صفحه ۲۸. روی این مطالب حساب ویژه‌ای باز کرده‌ایم. نظراتتان را حتماً برایمان پیامک کنید.

★ **کسب و کارهای شنیدنی:** اهل موسیقی هستید؟ راستی باورناتان می‌شود یک عده از همین موسیقی گوش دادن ما، پول در می‌آورند؟ منظورم نوازنده‌ها و خواننده‌ها نیست. دنیای امروز مشاغل پیچیده‌ای را با خود آورده است. بروید به صفحه ۳۰ و مطلب ویژه ما درباره کسب و کارهای دنیای موسیقی را بخوانید.

ایستاده در تاریخ

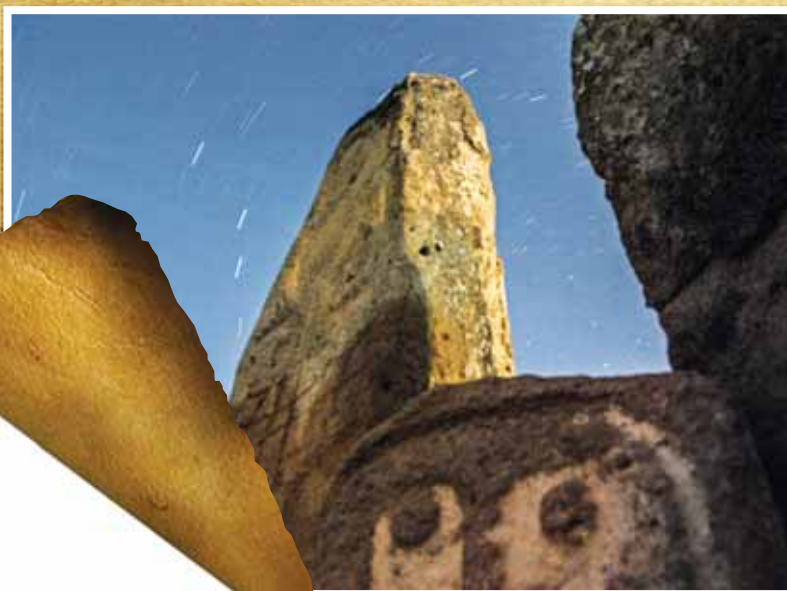
سنگ‌افراشته‌های شهریری،
یکی از عجیب‌ترین آثار تاریخی ایران

■ نازیلا ناظمی

در نقاط مختلفی از جهان و از جمله ایران، آثار شگفت‌انگیزی به صورت ستونی از سنگ‌های یکپارچه، با قدمتی بسیار کهن وجود دارد که در اصطلاح به آن‌ها «سنگ‌افراشته» (standing stone) یا «استل» می‌گویند. مهم‌ترین نمونه‌های این ستون‌های سنگی در ایران را می‌توان در منطقه «شهریری» مشکین‌شهر» یافت.

شهریری ناحیه‌ای است باستانی در نزدیکی روستای «پیرآزمیان» در ۳۱ کیلومتری شهرستان مشکین‌شهر. این محوطه باستانی با وسعت نزدیک به دو بیست هکتار، یکی از مهم‌ترین آثار باستانی متعلق به «عصر آهن» (یعنی نزدیک به هشت‌هزار سال قبل از میلاد) را، در خود جای داده است. این محوطه را اولین بار «چارلز برنی» در سال ۱۹۷۸ کاوید و آن را به نام «قلعه ارجق» معرفی کرد. تحقیقات و کاوش‌های بعدی، اهمیت این ناحیه را بیش از پیش آشکار کرده است و به همین دلیل در سال ۱۳۸۱، این محوطه و آثار آن در فهرست آثار ملی ایران ثبت شد. در مدت این کشفیات، حدود سیصد سنگ‌افراشته با ارتفاعات متفاوت به دست آمد که متأسفانه تعداد فراوانی از آن‌ها از میان رفته است. این سنگ‌افراشته‌ها که دلایل ساخت و کاربریشان، همچنان توجه و تحقیق دانشمندان را به خود جلب کرده است، از عجیب‌ترین و اسرارآمیزترین آثار تاریخی در ایران است. نکته مهم در این سنگ‌ها، نقوش حک‌شده بر روی آن‌هاست که بسیار استثنایی و منحصر به فرد است. بیشتر این سنگ‌افراشته‌ها، نقش مردان داشته و ظاهراً تنها دو سنگ با نقش زنان و تعدادی نیز با تصویر بچه‌ها در میان آن‌ها وجود دارد. در تمامی این نقوش، چشمان درشت و باز، موها و لباس‌های بلند و کمر بند دیده می‌شود. وجود شمشیر و خنجر آویخته به کمر در این نقوش‌ها، باعث شد تا گروهی آنان را مردانی جنگی یا نگهبانان معبد بدانند. با این حال، وجود یک ویژگی بسیار مهم در این نقوش، یعنی حک‌نشدن دهان در آن‌ها به جز در دو نمونه، این تصور را به وجود آورده بود که شاید این مجسمه‌های سنگی، نماد و نشانه‌ای از سکوت و مرگ و گورسنگ‌هایی باستانی باشند. ردیف‌بودن آن‌ها، یعنی قرارگرفتن آن‌ها در شانزده ردیف کنار یکدیگر به صورت منظم و نیز اندازه و تعدادشان برخی محققان را بر این داشت تا سنگ‌افراشته‌ها را ابزاری برای رصد آسمان و اندازه‌گیری ارتفاع خورشید و ماه از زمین و نوعی تقویم خورشیدی باستانی بدانند. اجتماع این افراشته‌ها در کنار یکدیگر و نقوش انسانی‌شان باعث شده بود که مردم محلی آن‌ها را «مکتب اوشاقلاری»، یعنی بچه‌های مکتب، بنامند.





اردبیل

ناحیه باستانی شهریری،
در نزدیکی مشکین شهر

نقشه استان اردبیل



یک اتفاق سه حرفی!

چطور فرمان احساساتمان را در دست بگیریم؟

یلدا طبسی

شاید هم کسی احساس ضعف کند و دیگر نتواند مشکلات رابطه را تحمل کند و احتمالاً درگیر ناکامی و رنجش شده باشد.

و اگر این اتفاق را به حساب کمبودهای خودش یا بی‌لیاقتی‌اش بگذارد، شاید درگیر افسردگی شده باشد.

وقتی کسی به ارتباط از دست‌رفته فکر می‌کند و مدام خودش را سرزنش می‌کند که باید یا نباید بعضی کارها را انجام می‌داد، آن وقت است که درگیر حس گناه شده است.

توی این راه، دردسر یکی و دو تا نیست. شاید تجربه کرده باشی. هرچقدر این حس‌وحال قشنگ است، از دست‌دادنش می‌تواند دردناک و سخت باشد. متأسفم که حالت گرفته می‌شود؛ اما واقعیت این است که خیلی از این تجربه‌ها در جوانی محکوم به شکست هستند. باینکه خود آدم‌ها فکر می‌کنند که شکست معمولاً دور از انتظار است، اما معمولاً اتفاق می‌افتد. شاید تو هم این جدایی را تجربه کرده باشی و الان با یک عالم حس منفی دست‌به‌یقه باشی و یک بغض‌گنده توی گلویت باشد که ندانی با آن چه کار کنی.

وقتی یک رابطه عاطفی از بین می‌رود، احتمالاً درگیر این حس‌ها می‌شویم: حس خشم، گناه، افسردگی و رنجش. اینکه کدام حس را بیشتر از بقیه تجربه کنیم، تا حدودی می‌تواند به دلیل قطع رابطه مربوط باشد. حس خشم بیشتر مربوط به وقتی است که دنبال مقصر می‌گردی و به خودت می‌گویی طرف مقابل نباید با من این‌طور رفتار می‌کرد.

جوانی و... جوان‌های قدیمی می‌گفتند: «این کلمه از وصل کردن حرف اول سه کلمه دیگر درست شده: علاقه شدید قلبی!»

تو هم به آن فکر می‌کنی؟ نگو نه، که باور نمی‌کنم! آخه مگه می‌شه؟! مگه داریم؟! مطمئنم اگر خودش هم هنوز تجربه‌اش نکرده باشی، دیگران برایت تعریف کرده‌اند که یک روز داشتند بی‌هوا راه خودشان را می‌رفتند و ناگهان حس‌وحال جدیدی در دلشان پیدا کردند و دیدند بعد از تولد این حس جدید، حتی خندیدن هم حال دیگری دارد.

درست فهمیدی. موضوع این شماره، یک کلمه است. یک کلمه «سه حرفی» که هرکس از زاویه‌ای به آن نگاه می‌کند. بیا ما هم درباره‌اش حرف بزنیم.



دکان عطاری فریدالدین عطار نیشابوری شلوغ بود. مینون و زلیفا و فرهاد و فسرو و امیرارسلان نامدار، به‌ترتیب از عشق زیاد به کم در صف ایستاده بودند. تا نوبت مینون شد. انبان گل‌گاوزبان آرام‌بخش به آفر رسید و آه از نهاد همه عشاق بلند شد که: «ای وای، امشب هم باید تا صبح شایبان گز کنیم!»



ملکیم پوعلی سینا و زکریای
رازی، نتایج میزگردشان را این طور
اعلام کردند: «تا اعلام توزیع یارانه
کل گاوزبان و صدور مهوز داروی تاب آوری،
تمرین و فعالیت مطلب این شماره مهله
رشد جوان را اتمام دهید که به منظم شدن
افکار تان کمک فراوان می کند»

شاید هم آدم با معجونی از این عواطف دست به یقه باشد!

پیشنهاد ماقبل آخر...؛ حالت چطور است؟
اگر درگیر این دردسر شیدی، می خواهم
به این سؤال مهم دقیقاً جواب دهی:
«How are you?». احوالت را به خوبی نظاره
کن. بین درگیر کدامیک از احساساتی
شده ای که برایت اسم بردم؟ کاغذ و قلم
بیاور و بنویس بیشتر چه فکری به سراغت
می آیند؟

● چه چیز بیشتر از همه برایت آزاردهنده
بود؟

● آیا به این نتیجه رسیده ای که فردی
بی لیاقت و کم ارزشی؟ شاید هم فکر می کنی
تو فوق العاده ای و دیگران قدر تو را نمی دانند؟
همه این احساسات را یادداشت کن و افکاری
را که پشتشان وجود دارد، بنویس.

مطمئن باش برای تو، بیرون کشیدن و
بررسی احساسات و افکار حتی مفیدتر از
مقدار زمانی است که برای تحلیل نتیجه های
کنکورهای آزمایشی می گذاری.

پیشنهاد آخر

یکی از راه های منطقی فکر کردن در چنین
موقعیت سختی، این است که خودت را
به جای دوستی بگذاری که درگیر این مشکل
است و با خودت مشورت کنی! با خودت چند
دقیقه خلوت کن. از خودت پرس و بنویس:
«اگر حال و روز دوستم مثل امروز من بود،
برای اینکه از این فکروخیال ها آزاد شود، به
او می گفتم: ...»
یادت باشد:

● پیشنهادات منطقی و واقع بینانه باشد؛
● از آن پیشنهادهایی نباشد که فقط برای
چند ساعت حالش را خوب کند و اتفاق های
بدتری را به دنبال بیاورد؛
مثلاً دوستت می تواند همین الان حتی با
تلفن زدن، از حال بدی که تجربه می کند، فرار
کند. اما آیا...؛

● ورزش و تفریح هم می تواند دوستت را از
فکروخیال های بی فایده و تکراری نجات دهد؛
● به او پیشنهاد کن که درباره باورها و
ارزش های زندگی خود، خانواده و جامعه اش
بیشتر فکر و تحقیق کند؛
● و البته اگر بتوانی به دوستت پیشنهاد کنی
از مشاور یا روان شناس کمک بگیرد، کار
بسیار مهمی کرده ای.

حالا نظر خودت چیست؟
خودت باید چه کار کنی؟

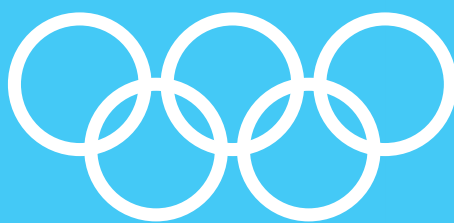


ویل دورانت در حال
نوشتن دوره یازدهم پلری تاریخ ویژه
پواتان است و غر می زند که: «هرچه از
درسها می نویسم، بلکه برای این نسل پدیر
عبثت شود، فایده ندارد که ندارد! از عشاق
تاریخ عبثت نمی گیرم، لاف اقل بروید و با
روان شناسی مشورت کنید که هم متفحص
باشد و هم کتاب های مرا خوانده باشد.
من که ناامید شدم، بلکه او
شیر فهمتان کند»



المپیک اختصاصی

همه چیز درباره المپیک جوانان



■ مهدی زارعی
بازی‌های المپیک جوانان هر چهار
سال یک بار، در رده‌های سنی پانزده
تا هجده سال برگزار می‌شود تا فرصتی
باشد برای درخشش آن‌ها در آینده. اگر کسی
را می‌شناسید که قصد شرکت در این مسابقات را
دارد، به او بگویید که تا دیر نشده عجله کند!

● **ورزشکاران و کشورها:** بازی‌های المپیک جوانان، اولین بار در سال ۲۰۱۰ در سنگاپور برگزار شد. رقابت‌هایی با حضور ۳۵۲۴ ورزشکار از ۲۰۴ کشور. در این دوره، ۲۰۱ مسابقه در ۲۶ رشته ورزشی برگزار شد. ایران هم با ۵۲ ورزشکار کاوه رضایی در تکواندو و علیرضا کاظمی‌نژاد در وزنه‌برداری، دو مدال نقره را محمد سلیمانی در تکواندو و مهران شیخی در وزنه‌برداری و یک مدال برنز را یوسف قادریان در وزنه‌برداری کسب کردند. ۲۰۳ کشور با هم رقابت چهار سال بعد، رقابت‌ها در نانجینگ چین برگزار شد و این بار ۳۵۷۹ نفر از ۲۰۳ کشور با هم رقابت کردند. در این دوره، بالینکه ورزشکاران کشورمان شانزده نفر بودند، سه طلا و سه برنز کسب کردند؛ از جمله، مدال طلای رحیم صفویه در رشته جودو که سبب شد ورزشکاران کشورمان در رشته‌ای به جز تکواندو و وزنه‌برداری هم صاحب مدال شوند. اما دوره سوم رقابت‌ها که به میزبانی بوئنوس آیرس پایتخت آرژانتین برگزار شد، نشان داد که اهمیت مسابقات المپیک جوانان تا چه اندازه افزایش یافته است.

● **برنده مسابقه طراحی مدال:** اگر گمان می‌کنید که در بازی‌های المپیک جوانان تنها ورزشکاران رقابت می‌کنند، سخت در اشتباهید؛ مثلاً، چند ماه قبل از بازی‌های المپیک ۲۰۱۸ جوانان، کمیته بین‌المللی المپیک بر سر طراحی مدال‌های قهرمانی المپیک بوئنوس آیرس، رقابتی برگزار کرد که سرانجام «محمد فرید حسین»، جوان هجده‌ساله اندونزیایی، رقابت را با طرح «آتش‌بازی پس از پیروزی» برد. طرح محمد، از میان سیصد طرح ارائه‌شده از پنجاه کشور مختلف انتخاب شد. پس اگر ورزشکار هم نیستید، می‌توانید در المپیک جوانان نقش داشته باشید.

BUENOS
AIRES
2018

با هم چند تا از شعارهای المپیک جوانان را مرور می‌کنیم:
● **انرژی جوانان برای ساختن دنیایی بهتر** ● **در مسیر ورزش**



● راستی تابه حال فکر کرده اید که چگونه می توان با استفاده از الگوهای المپیک جوانان، المپیاد کوچکی در مدرسه برگزار کرد؟

برابری جنسیتی و برابری فرصت ها

برابری جنسیتی و برابری فرصت ها

● قدرت تغییر دهنده جوان

● انگیزه حرکت رو به جلو

● دوستی، احترام و تعالی به عنوان زبانی مشترک

● پل ها به جای مانع ها

● حضور الگوهای جوانان در کنار ورزشکاران: همه ورزشکاران حاضر

در این مسابقات، الگویی برای ورزش قهرمانی دارند و قطعاً هرکسی دوست دارد الگوی خود را از نزدیک ببیند. در المپیک ۲۰۱۸ بوئنوس آیرس، ۲۵ ستاره ورزشی بزرگسال در حضور داشتند؛ البته نه برای مسابقه دادن. «الگوی ورزشی» جودوکار آرژانتینی که یکی از این الگوها بود، پائولا پارتو، در کنار جوانان می گوید: «هدف من کمک به ورزشکاران جوان، از طریق درمیان گذاشتن تجربه هایم با آنهاست. تجربه هایی که ارزش واقعی ورزش و همین طور زندگی را به من آموخت. می خواهم آنها بدانند که می توانند در ورزش به سطوح قهرمانی های شگفت برسند و در کنار آن به تحصیل خود نیز ادامه دهند؛ زیرا زندگی ورزشی ما روزی به پایان خواهد رسید و باید بدانیم می خواهیم پس از آن چه کار کنیم.»

● حضور در آسمان: دلیل برگزاری بازی های المپیک این است که انسان توانایی هایش را پیدا

کند و با هرگونه سختی مبارزه کند و حتی اگر رشته ای در المپیک نباشد، باز هم می تواند در این بازی ها نقش آفرینی کند. به همین منظور، قبل از بازی های ۲۰۱۸، هیئتی اعزامی پرچم المپیک جوانان را به قله بلندترین کوه قاره آمریکا، یعنی «آکونکاگوا» در استان مندو زای آرژانتین بردند. این کوه با ۶۹۶۰۸ متر ارتفاع، بلندترین کوه در خارج از قاره آسیاست. هدف آنها، ترویج ورزش در میان افرادی بود که معلولیت یادگیری داشتند. حرکت این گروه حدود دو هفته طول کشید و یازده ورزشکار، تیم ارسالی را همراهی کردند.

● وقایع خبرنگاران: اگر نه ورزشکار هستید و نه هنرمند، باز هم می توانید در المپیک نقش آفرینی کنید. در

بازی های ۲۰۱۸، برای اولین بار در تاریخ ورزش، تعداد دختران و پسران ورزشکار مساوی بود و ۱۹۹۹ دختر و ۱۹۹۹ پسر با یکدیگر رقابت کردند. در طول مدت برگزاری بازی ها در بوئنوس آیرس، بیش از سیصد ساعت برنامه زنده تلویزیونی و اینترنتی از رقابت ها پخش شد. خبرنگاران رسانه های مختلف هستند که تمامی اخبار ۲۴۱ مسابقه، اهدای ۱۲۵۰ مدال و برگزاری ۲۸۶ رقابت ورزشی را به سراسر جهان مخابره می کنند؛ به این ترتیب، نقش خبرنگاران از نقش ورزشکاران در این بازی ها کم رنگ تر نیست.

● آشنایی با فرهنگها: برگزاری بازی های المپیک جوانان فرصتی مناسب است تا ورزشکاران

کشورهای مختلف با فرهنگها و آداب و رسوم یکدیگر آشنا شوند. امسال ۲۰۶ مدرسه در آرژانتین درباره تاریخ و فرهنگ و ورزش ۲۰۶ کشور حاضر در بازی ها تحقیق و بررسی کردند.

● مسابقاتی متفاوت با سایر رقابت ها: فلسفه المپیک، دوستی است نه مدال. به همین خاطر،

هشتصد متر امدادی، هشت دونه از کشورهای مختلف با هم در یک تیم قرار می گیرند؛ مثلاً در دوی جزایر سلیمان، اوگاندا، آذربایجان، چین، اکوادور و آلمان در یک تیم بود. به این ترتیب، تمامی نفرت حاضر در یک تیم، در طول مسابقه بدون توجه به نژاد، زبان، فرهنگ، مذهب و رنگ پوست، با یکدیگر تیمی شدند و همراه با هم برای بردن جنگیدند.



شهرتان را پایتخت کنید

همه چیز دربارهٔ جام باشگاه‌های کتاب‌خوانی

■ نیلوفر نیک‌بنیاد

مهم نیست شهرتان کوچک است یا بزرگ، لب مرز است یا مرکز کشور، شمال است یا جنوب، شهر شما می‌تواند پایتخت باشد! نترسید، قرار نیست آلودگی هوا یا شلوغی تهران را به شهرتان ببرید. شهر شما می‌تواند قطب دانایی باشد؛ پایتخت کتاب ایران!

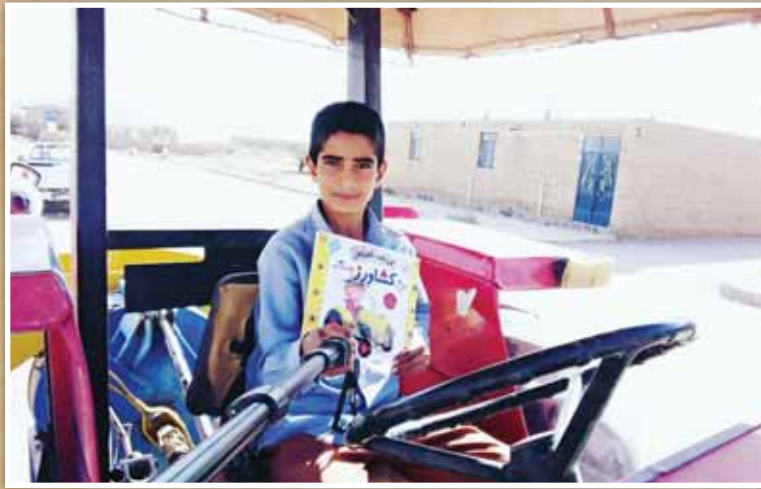
همه چیز از اینجا شروع شد

همه چیز از این فکر شروع شد که چطور می‌شود دورهمی‌ها و جمع‌های خلاق و به‌دردبخور داشت؛ اینکه چطور می‌شود با هم کتاب خواند، درباره‌اش حرف زد، نقد کرد و فیلم ساخت و خوش گذراند. جایی که بشود در تجربهٔ شهرها و روستاهای دیگر شریک شد و یاد گرفت؛ خیزاندن موج بزرگی برای برگرداندن عادت کتاب‌خوانی به زندگی روزانهٔ مردم در همه‌جای کشور. این طرح سه سال پیش به شکل آزمایشی در نوزده شهر و چند روستا شروع شد و خیلی از آن استقبال شد. سال گذشته در ۸۵ شهر و ۱۵ روستا اجرا شد که همه داوطلب شده بودند. امسال هم به شکل طرحی کشوری درآمده است. شهرها یا روستاها در صورت اعلام آمادگی، می‌توانند در این طرح شرکت کنند.

جام باشگاه‌ها چطور کار می‌کند؟

بسیار سی نفر از نویسندگان و مروجان کتاب در تهران در جلسه‌هایی طولانی (آه! واقعاً طولانی!)، دربارهٔ این طرح و چگونگی اجرای آن بحث کرده‌اند و نظر داده‌اند و با جزئیات طرح آشنا شده‌اند. آن‌ها برای آشنا کردن دیگران به استان‌ها سفر می‌کنند و در کارگاهی دوازده روزه، به مربیانی که از شهرهای مختلف آمده‌اند آموزش می‌دهند و دربارهٔ اینکه باشگاه‌ها چطور کار می‌کنند و شهرها و روستاهای دیگر در سال‌های گذشته چه تجربه‌های موفق داشته‌اند صحبت می‌کنند. بعد مربیان به شهرهای خود برمی‌گردند و به داوطلبانی که می‌خواهند باشگاه‌های خودشان را راه بیندازند آموزش می‌دهند. به این مربیان تسهیل‌گر می‌گویند. تسهیل‌گرها باشگاه و اسم اعضایشان را در سامانهٔ اینترنتی جام باشگاه‌ها ثبت می‌کنند. هریک از این مربیان





می‌توانید با کمک هم درباره کتاب‌ها، فیلم کوتاه موبایلی بسازید، نمایش اجرا کنید یا طرح‌ها و رویدادهای بزرگ شهری راه بیندازید و خلاصه همه شهر را درگیر کنید



و مردمی که کتاب خوب می‌خوانند، خوب‌تر زندگی می‌کنند. در جام باشگاه‌ها اعضا موظف‌اند از کتابفروشی خرید کنند. اگر کتاب‌ها موجود نبود، کتابفروش برایشان تهیه می‌کند. همه این کتاب‌ها با تخفیف به اعضا داده می‌شود؛ باقی‌مانده قیمت را دفتر مطالعات پرداخت می‌کند. این راهی است که کتاب‌های تازه در همه شهرها عرضه شود و کتابفروشی‌ها جان بگیرند؛ مثلاً اجرای این طرح در بعضی شهرها، مثل ورامین، آن‌قدر سودآور بود که یک کتابفروشی به دو تا تبدیل شد. مطمئنیم خریدن و خواندن کتاب آن‌قدر مزه دارد که کسی، دیگر از آن دل نکند.

از نویسندگانی که طرفدارشان هستید، برنامه‌ریزی می‌کنند تا بتوانید آن‌ها را ببینید. هریک از اعضای باشگاه‌ها تا سقف پنجاه‌هزار تومان برای خرید کتاب اعتبار تخفیف دارند؛ یعنی می‌توانید کتاب‌ها را با تخفیف‌های خیلی زیاد بخرید.

مأموریت: نجات کتابفروشی‌ها
کتابفروشی‌ها یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های فرهنگ در هر شهر هستند. وقتی کتابفروشی‌ها پروپیمان و سرحال‌اند، یعنی حال فرهنگ شهر خوب است؛ یعنی مردم کتاب‌های روز را می‌خرند و می‌خوانند

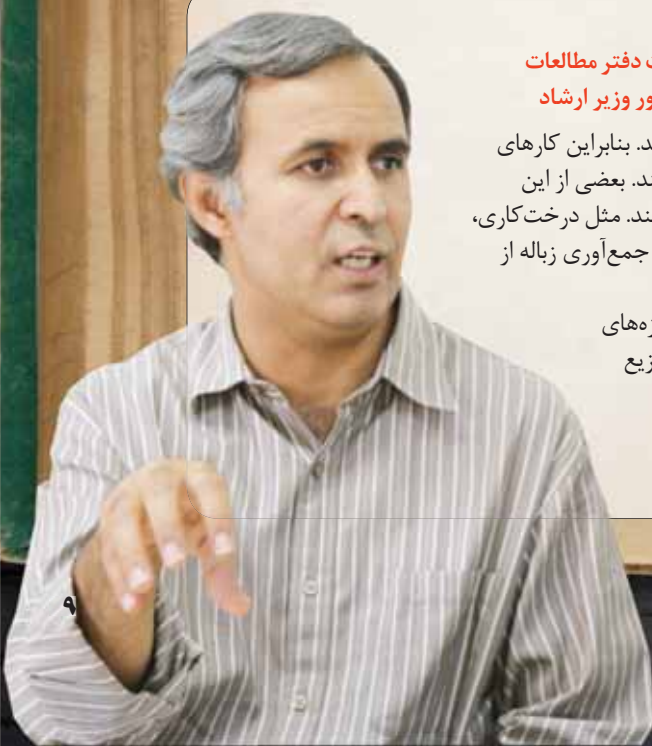
عضو باشگاه شدن چه فایده‌ای دارد؟

اول، رفیق‌های پایه و کتاب‌خوان پیدا می‌کنید. شک نکنید که بهترین رفقای آدم، کتاب‌خوان‌ها هستند؛ دوم، ایده‌گرفتن و ایده‌دادن در جمعی که همه برای هدف مشترکی کار می‌کنند، خلاقیت آدم را هی قلقلک می‌دهد و بالاخره کاری می‌کند که مخ آدم حسابی به کار بیفتد و از من می‌شنوید، احساس خلاقیت یکی از لذت‌بخش‌ترین احساس‌های دنیاست؛ سوم، می‌توانید با کمک هم درباره کتاب‌ها فیلم کوتاه موبایلی بسازید، نمایش اجرا کنید یا طرح‌ها و رویدادهای بزرگ شهری راه بیندازید و خلاصه همه شهر را درگیر کنید. مثلاً در رامهرمز، بچه‌ها با چاپ عکس کتاب‌هایی که دوست داشتند روی لباس‌هایشان، توجه همه مردم شهر را حسابی جلب کرده بودند. می‌توانید از نویسندگانی محبوب‌تان دعوت کنید تا به شهرتان بیایند. می‌توانید برای نویسندگانی که از نوشته‌هایشان لذت می‌برند یا حتی نویسندگانی که از قلمش خوششان نمی‌آید، نامه بنویسید. نامه‌ها از طریق جام باشگاه‌ها به دست نویسندگانشان می‌رسد و به این ترتیب، اعضای باشگاه برای دعوت

علی اصغر سیدآبادی سرپرست دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و مشاور وزیر ارشاد

باشگاه‌ها نهادهای مدنی هستند. بنابراین کارهای مختلفی را می‌توانند انجام دهند. بعضی از این فعالیت‌ها، زیست‌محیطی هستند. مثل درخت‌کاری، پاک‌سازی رودخانه و اردوهای جمع‌آوری زباله از طبیعت.

گاهی نیز این فعالیت‌ها به حوزه‌های دیگر کشیده می‌شوند. مثل توزیع افطاری بین نیازمندان در ماه رمضان، نذر کتاب و ...





راهنمای قدم به قدم

عزت‌الله الوندی، دبیر اجرایی جام باشگاه‌ها



۱. عضوی از باشگاه‌های کتاب‌خوانی شهرتان بشوید. اگر شهرتان باشگاه ندارد، به اداره ارشاد بروید و از آن‌ها بخواهید باشگاهی به شما معرفی کنند یا کمک کنند تا خودتان آموزش ببینید و باشگاهتان را راه بیندازید؛

۲. از فهرست کتاب‌های برگزیده، کتاب

انتخاب کنید و از کتاب‌فروشی محلاتان بخرید؛

۳. با هم کتاب بخوانید و درباره‌اش حرف بزنید. کتاب‌هایتان را با هم عوض کنید تا تعداد بیشتری کتاب خوانده باشید؛

۴. برای نویسنده یا مترجم کتابی که خوانده‌اید نامه بنویسید؛

۵. برای معرفی کتابی که خوانده‌اید، به‌تنهایی یا با هم باشگاهی‌هایتان فیلم کوتاه بسازید؛

۶. مغزتان را به کار بیندازید. چه کارهای جالبی برای ترویج کتاب‌خوانی می‌توانید انجام بدهید؟ رویدادهای خلاقانه راه بیندازید و تمام شهر را درگیر کنید. موج درست کنید؛ مثلاً:

اعضای باشگاه تشکوه در رامهرمز، برای ترویج کتاب‌خوانی راهپیمایی کردند و با دردست گرفتن پلاکاردهایی با متن «داریم

می‌ریم کتاب بخریم»، توجه همه مردم را جلب کردند؛

اعضای باشگاه روستای ابویسان از خراسان رضوی در نمایشگاهی که برگزار کردند، به اسم هر نویسنده گل‌دان گلی آوردند و آن گل‌دان را همراه کتابی از آن نویسنده به نمایش گذاشتند؛

اعضای باشگاهی در روستای فیشور در استان فارس، برای هر نویسنده نهالی در پارک جنگلی شهر خودشان کاشتند؛

اعضای باشگاه روستای رمین در سیستان و بلوچستان، پنجشنبه هر هفته کنار دریا می‌رفتند و برای دریا داستان می‌خواندند و از این صحنه دیدنی، فیلم‌های زیبا می‌گرفتند. فیلم‌هایشان را به اشتراک می‌گذاشتند و از این راه کتاب‌خوانی را ترویج می‌کردند؛

اعضای یکی از باشگاه‌های نیشابور، یک روز در هفته، در پارک‌ها جمع می‌شدند و کتاب می‌خواندند. مردم دورشان جمع می‌شدند و آن‌ها درباره کتاب‌ها با مردم حرف می‌زدند؛ بعضی‌ها به مهدکودک‌ها یا مدرسه‌ها می‌رفتند و برای بچه‌های کوچک‌تر کتاب می‌خواندند.



انتخاب‌شدن چه فایده‌ای

برای شهر یا روستای من دارد؟

چه کسی از جایزه بدش می‌آید؟ به‌خصوص که جایزه‌ها متعدد و متنوع باشد و آن را نه فقط به بعضی افراد، بلکه به کل شهر بدهند.

شهر و روستایی که درنهایت برنده این رقابت باشند، در همان ابتدا ده‌ها میلیون تومان کمک‌هزینه برای ترویج کارهای فرهنگی و به‌اندازه ده‌ها میلیون تومان هم کتاب دریافت می‌کنند.

علاوه بر این‌ها، در همه رویدادهای فرهنگی در اولویت خواهند بود و می‌توانند با کمک نهادها و سازمان‌های دولتی ایده‌هایشان را در سطح گسترده‌تری عملی کنند.

می‌توانند سفرهای منظمی برای نویسندگان و شخصیت‌های فرهنگی به شهر یا روستایشان برنامه‌ریزی کنند و کارگاه‌ها و نشست‌های ادبی فرهنگی متنوعی برگزار کنند و از این طریق، فرهنگ منطقه‌شان را ارتقا بدهند.

می‌توانند برای خودشان در نمایشگاه کتاب، غرفه مستقل داشته باشند و همچنین مطمئن باشند که از برنامه‌های خلاقانه‌شان حمایت می‌شود.

به‌هرحال شهر آن‌ها پایتخت کتاب ایران است!



ابراهیم حیدری

مستول واحد مالی جام باشگاه‌ها

رشته‌ها، داوری‌ها، برنده‌ها

باشگاه برگزیده

فیلم برگزیده

نامه برگزیده

نویسنده برگزیده: شما می‌توانید نویسنده محبوبتان را معرفی کنید تا اعضای باشگاه‌ها به او رأی دهند. نویسنده‌ای که بیشترین رأی را به دست بیاورد، «نویسنده برگزیده به‌انتخاب مخاطب» اعلام خواهد شد.

داوری‌ها در سطح شهر و بعد استان و بعد کشوری انجام می‌شود و بهترین‌های هر رشته، در جشن پایان جام معرفی می‌شوند.

انتخاب پایتخت کتاب

بر اساس تعداد باشگاه‌ها و فعالیت‌هایشان در هر شهر، روستای دوستدار کتاب و پایتخت کتاب ایران در سال ۱۳۹۷ انتخاب می‌شود.

همه چیزهایی که می‌خواهید درباره جام باشگاه‌ها بدانید و فرصت پرسیدنش را نداشتید، در این سایت پیدا خواهید کرد: bookpromotion.ir

اگر به صفحه جام باشگاه‌ها به همین آدرس سر بزنید، کلی ایده خواهید گرفت.



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

«به این گزارش از یک تا پنج چه امتیازی می‌دهید؟ لطفاً نظراتان را درباره این گزارش برایمان بنویسید. کمکمان کنید تا چیزی باشیم که شما می‌خواهید.»



پاس گل بدهید

علی اصغر سیدآبادی:

درست است که جام باشگاه‌ها با فوتبال فرق دارد و خبری از دریبل و پنالتی نیست، اما حواستان باشد برای برنده شدن و گل‌زدن در این رقابت، باید پاس‌کاری‌تان خوب باشد و با هم‌باشگاهی‌هایتان حسابی همکاری کنید. چون به جز خلاقیت، فوت کوزه‌گری برای برنده شدن در این جام «مشارکت» است. خیلی مهم است فعالیت شرکت‌کنندگان جمعی باشد و همه اعضای باشگاه در آن درگیر باشند.

منتظر چه هستید؟ همین امروز باشگاهتان را تشکیل بدهید و مشغول شوید. شاید جام امسال را شما بالا ببرید.

با خیال راحت انتخاب کنید!

فهرست پروپیمانی از هزار عنوان کتاب که همه برگزیده داوری‌ها و جشنواره‌های مهم هستند، تهیه شده که اعضا باید کتاب‌هایشان را از میان آن‌ها انتخاب کنند. این کتاب‌ها همه موضوعات و سلیقه‌ها را در برمی‌گیرد.



این هم یکی از کلیپ‌های برگزیده دوره قبل.



بافندگی و برازندگی

آشنایی با تریکوبافی



• یک حلقه ایجاد می‌کنیم و ۶ پایه داخل حلقه می‌بافیم.



• زیر زنجیره های رج سوم شلال می‌زنیم. طرز شلال زدن: سرنخ را با قلاب از زیر پایه بیرون بیاورید و با داخل کردن سرقلاب زیر پایه بعدی، نخ را گرفته و زنجیره بزنید.



• در انتها اضافه نخ را داخل سبد می‌بریم و با قلاب زیر بافت پنهان می‌کنیم.

نحوه بافت پایه:
قلاب را داخل حلقه (زنجیره) می‌کنیم و نخ را از داخل حلقه خارج می‌کنیم، حالا دو حلقه به دور قلاب ما هست، با قلاب نخ آزاد را می‌گیریم و از داخل دو حلقه رد می‌کنیم، بافت پایه به این صورت کامل می‌شود.



• وسایل مورد نیاز تریکوبافی: نوار تریکو. قلاب شماره ۷ و ۸

۲



• برای اتصال پایه آخر به اول بافت و شروع ردیف (رج) دوم، پایه اتصال را زیر زنجیره اول زده یک زنجیره می زنیم و رج دوم را شروع می کنیم.

۳



• در ردیف دوم در هر پایه ۲ پایه می زنیم. جمعاً ۱۲ پایه کوتاه خواهیم داشت.

۴



• رج سوم در هر پایه ۲ پایه می بافیم و جمعاً ۲۴ پایه خواهیم داشت. در انتها پایه اتصال بافته نمی شود و شروع به دورگیری (شال زدن) می کنیم.

۶



• در انتها نخ را به پشت کار برده و شروع به بافت دیواره می کنیم.

۷



• برای تغییر رنگ، پایه را با رنگ دوم کامل کرده و بافت را ادامه می دهیم. اضافه نخ ها را زیر بافت پنهان می کنیم.

۸



• بعد از اتمام بافت سبد برای تمیز و زیبا شدن سبد، دورتادور کار را شال می زنیم.



• سبد را می توانیم با کاموا، نمد، یراق و روبان تزئین کنیم.



پازل پل‌ها

هر کدام از دایره‌ها نشان‌دهنده جزیره‌ای هستند. برای حل این پازل باید جزیره‌ها را به هم وصل کنیم؛ اما این کار قانون‌هایی دارد؛

همه جزیره‌ها باید بتوانند به کمک پل‌ها، به هر جزیره دیگری روی صفحه بازی برسند؛

● تعداد پل‌هایی که به هر جزیره می‌رسد، به تعداد عدد نوشته شده روی آن است؛

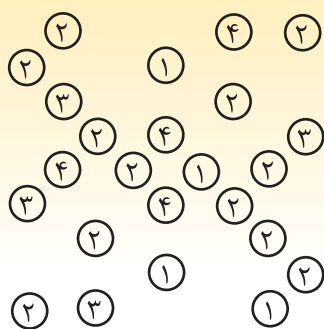
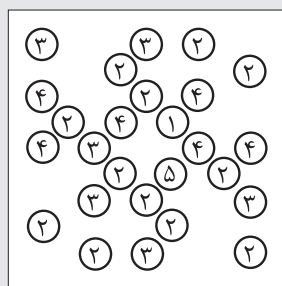
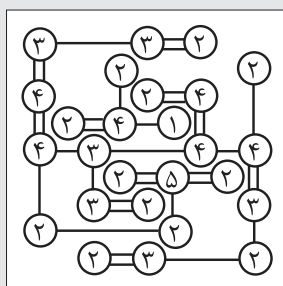
● پل‌ها می‌توانند عمودی یا افقی باشند نه به صورت مورب؛

● پل‌ها نباید یکدیگر را قطع کنند؛

● دو جزیره می‌توانند با یک یا دو پل به هم وصل شوند نه بیشتر. یعنی سه پل کنار هم نمی‌توانند دو جزیره را به هم وصل کنند؛

● هر پازل تنها یک جواب دارد که می‌توانید آن را بدون هرس زدن پیدا کنید.

یک نمونه از پازل و حل آن:



شروع صعود

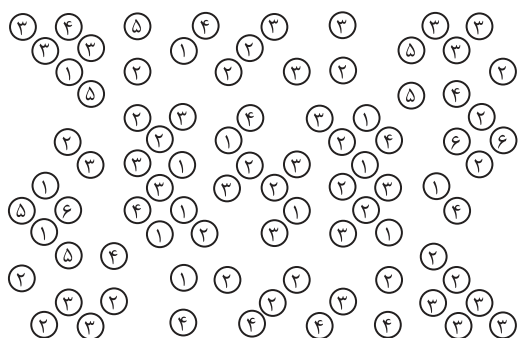
شماره ۱

نوع: پازل

۲۰ امتیاز

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی



در ادامه

شماره ۲

نوع: پازل

۳۰ امتیاز

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی

لیگ قهرمانان جوان

برای ارسال پاسخ‌هایتان به سایت javan.roshdmag.ir بروید.

• معرزه کشاکش زاهدانی، کیمیا خاشمی

• در نیک سرگرمی‌های جوان شرکت کنید.

• هر چه به سرگرمی‌های بیشتری پاسخ دهید، امتیاز بیشتری کسب می‌کنید.

• مهلت ارسال پاسخ‌ها تا پایان دی‌ماه ۱۳۹۷ خواهد بود.

در دامن

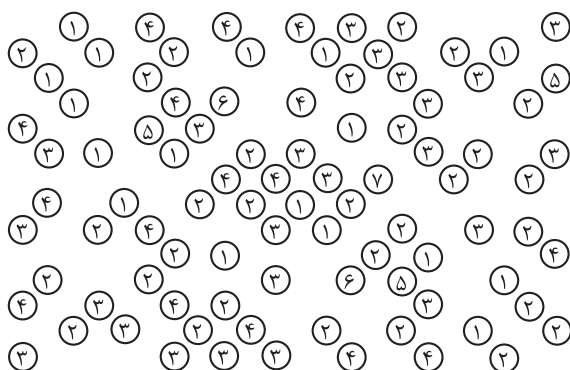
شماره ۳

نوع: پازل

۳۰ امتیاز

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی



معمای راست‌گو و دروغ‌گو

وارد روستایی می‌شوید که در آن مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ گروهی که همیشه راست می‌گویند و گروهی که همیشه دروغ می‌گویند. همه مردم روستا یکدیگر را می‌شناسند و به همین دلیل می‌دانند که چه کسی راست‌گوست و چه کسی دروغ‌گو. شما با چهار نفر از اهالی روستا ملاقات می‌کنید و از آن‌ها می‌پرسید که در بین شما چهار نفر، چند نفر دروغ‌گو هستند؟

نفر اول می‌گوید: ۱ نفر

نفر دوم می‌گوید: ۲ نفر

نفر سوم می‌گوید: ۳ نفر

نفر چهارم می‌گوید: ۴ نفر

با توجه به این پاسخ‌ها، واقعاً چند نفر دروغ‌گو هستند؟ کلامشان و چرا؟

شماره ۴

نوع: ریاضی

۳۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

این بار با دو نفر از اهالی روستا ملاقات می‌کنید که مطمئنید یکی راست‌گو و دیگری دروغ‌گوست. اما آن‌ها از قبل همدیگر را نمی‌شناسند. از نفر اول می‌پرسید که آیا او فرد راست‌گویی است؟ او آن قدر آرام جواب شما را می‌دهد که شما به درستی متوجه پاسخش نمی‌شوید. نفر دوم نگاهی به شما می‌اندازد و می‌گوید: «او می‌گوید بله، اما او دروغ‌گوست!» کدام یک از آن‌ها، فرد درستکار است و همیشه راست می‌گوید؟ چرا؟

شماره ۵

نوع: ریاضی

۳۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

برای پیاده‌روی در اطراف روستا وارد جاده‌ای می‌شوید. بعد از مدتی در راه به دوراهی برمی‌خورید که می‌دانید یکی از آن‌ها شما را به سمت مسیر امن و دیگری به سمت مسیر خطرناک هدایت می‌کند. اما نمی‌دانید کدام یک از مسیرها امن و کدام یک خطرناک است.

دو نفر از اهالی روستا در ابتدای دوراهی ایستاده‌اند. شما مطمئن هستید یکی از این افراد راست‌گو و دیگری دروغ‌گوست. شما می‌توانید تنها یک سؤال بپرسید و هر دوی آن‌ها به این سؤال شما پاسخ خواهند داد.

شما باید چه سؤالی بپرسید تا بتوانید مسیر امن را تشخیص دهید؟

راهنمایی: ابتدا فرض کنید اگر از هر دو نفر درباره مسیر امن بپرسید، چه اتفاقی می‌افتد؟

حالا سعی کنید سؤالی بپرسید که جواب هر دو نفر به آن یکسان باشد!

شماره ۶

نوع: ریاضی

۳۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

دوست تازه

■ عطیه سادات صالحیان

باز هم مدرسه‌ام دیر شده بود. طبق معمول وقتی رسیدم، هیچ‌کس در حیاط نبود. بدویدو خودم را به کلاس رساندم. خوشبختانه هنوز معلم نیامده بود. از همان جلوی در کلاس، چشمم به دانش‌آموز تازه‌واردی افتاد که بر روی نیمکتی که من می‌نشستم نشسته بود. خوشحال شدم از اینکه بعد از یک ماه، بالاخره من هم صاحب بغل‌دستی می‌شوم. لبخندی زدم و به سمتش رفتم. سرش پایین بود و انگشت‌های دستش را فشار می‌داد. در حالی که کیفم را از روی دوشم برمی‌داشتم، سلام کردم. اما او حتی یک نیم‌نگاه هم به من نینداخت. لبخند روی صورتم محو شد. همان لحظه فکر کردم آدم چقدر می‌تواند مغرور باشد و جواب سلام را ندهد. در حالی که کتابم را بر روی میز می‌گذاشتم، لحظه‌ای حس کردم بغل‌دستی‌ام مضطرب است. با خودم گفتم: شاید دنبال خودکاری که زیر پایم افتاده می‌گردد. آن را از روی زمین برداشتم و جلوی صورتش گرفتم. او به سمتم برگشت. دانه‌های ریزودرشت عرق بر روی پیشانی‌اش نشسته بود. با تعجب به خودکار و دهان من خیره شد، اما نه تنها خودکار را نگرفت، بلکه خودش را جمع کرد و با فاصله بیشتری از من نشست. عصبانی شدم، خودکار را محکم بر روی میز کوباندم. نمی‌توانستم دیگر آن دختر مغرور را تحمل کنم. با خودم گفتم: حتماً آخر

زنگ، جایم را با یکی از بچه‌ها عوض می‌کنم. خانم

دستجردی، با نیم‌ساعت تأخیر به کلاس آمد. بر

روی صندلی که نشستم، یادش افتاد دفتر کلاس

را نیاورده است. اشاره‌ای به من کرد که بروم

دفتر کلاس را بیاورم. وارد اتاق مدیر که

شدم تا دفتر کلاس را بگیرم، مادر یکی

از بچه‌ها هم داخل شد و جعبه کوچک

صورتی‌رنگی را به طرف خانم مدیر گرفت.

– امروز روز اولیه که دخترم به این

مدرسه میاد. اونقدر باعجله اومد، یادش

رفت سمعش رو بزنه.

به کلاس برگشتم و دفتر را به خانم

دستجردی تحویل دادم. وقتی بر روی

نیمکت نشستم، دیگر دوست نداشتم

جایم را عوض کنم. دست سرد

بغل‌دستی‌ام را از روی پایش برداشتم

و با لبخندی که بر لب داشتم،

به آرامی جعبه صورتی را در

دستش گذاشتم. نگاهش که

به جعبه افتاد، اضطراب چند

دقیقه پیش، جایش را به

لبخند روی صورتش داد.

امام علی (علیه السلام) می‌فرمایند:

«هر که بدگمانی بر او چیره

شود، بین او و دوستانش

دوستی باقی نمی‌ماند.»

غرر الحکم، ح ۸۹۵۰.



یک قدم تا شجاعت فاصله داری

■ مریم حدادی

مثل مسیری که فکر می‌کنی آن را بلدی و همه پستی و بلندی‌هایش را می‌شناسی و بدون چک کردن راهی‌اش می‌شوی، اما وقتی می‌رسی می‌بینی که به آن راحتی‌ها هم نبوده. یا مثل فصلی از کتاب درسی، که هنگام مرورهای آخر از روی آن رد می‌شوی و مطمئن می‌شوی که به خوبی مسائلش را حل می‌کنی، اما سر جلسه امتحان، وسط حل کردن دچار شک می‌شوی. یا مثل لباسی که پشت و پیرین، زیبا و مسحورکننده به چشم می‌رسد، اما هنگام پرو شبیه همان لباس‌های داخل کمد است با کمی سنگ‌دوزی بیشتر!

همه چیز می‌تواند جلوه‌های دور و نزدیک زیادی داشته باشد، حتی کلمه‌ها. کلمه‌ها هم می‌توانند لباس عادت بپوشند و برایمان همیشه معنایی تکراری را زمزمه کنند. شبیه زمانی که شجاعت به گوشمان می‌رسد، اولین صحنه در ذهنمان، کسی را می‌بینیم که در حال انجام دادن کارهای خارق‌العاده است. این تصویر درست است؛ اما اگر کمی به شجاعت نزدیک‌تر شویم، معنی تازه‌تری برای آن کشف می‌کنیم.

مثل همین سخن امام علی (علیه السلام): «شجاعت در شکیبایی است.» یعنی همیشه لازم نیست وسط صحنه‌های هراسناک، مانند فیلم‌های هالیوودی باشی تا خودت را شجاع بدانی. خیلی وقت‌ها همین که درباره یک‌سری پیشنهادها فکر کنی یا بعضی خواسته‌های دلت را که شبیه حرف‌های آسمانی نیست کنار



■ تصویر سازی: موری موفر

شنبه‌های آرزو

■ مریم فردی

امروز هم نشد. ولش کن. بگذار برای فردا. کی به کی است؟ اصلاً بماند برای شنبه. تازه این شنبه هم نه، شنبه بعدش.

خواست هست؟ روزی چند تصمیم می‌گیری؟ هفته‌ای چند بار اراده می‌کنی؟ سالی چند بار قول می‌دهی؟ خواست به این عهدهای ریز و درشت هست؟

شاید این‌ها حرف‌های ساده‌ای باشند که به ذهن و زبان می‌آیند. شاید چند روز اجرا شوند، شاید هم نشوند. کسی هم تو را بازخواست نمی‌کند. اگر به برنامه‌ای که روی کاغذ نوشته‌ای عمل نکنی، اگر قولی را که به دوست داده‌ای فراموش کنی یا اگر کتابی را که شروع کرده‌ای تمام نکنی، اتفاقی نمی‌افتد.

اما رابطه تو با خدا چه می‌شود؟ رابطه تو با خودت چه؟ با سرزنش‌های وجدانت چه کار می‌کنی؟

می‌دانی این عهدهای کوچک و بزرگ چقدر مهم هستند؟ قرآن بارها به‌طور مستقیم درباره وفای به عهد صحبت کرده است. می‌گوید: «به عهدهایتان وفا کنید که از آنها سؤال خواهد شد.» یا در آیه‌ای دیگر می‌گوید: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خداوند با آنان سخن نمی‌گوید و به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند.» چقدر برای انسان سخت است که خدا حتی به او نگاه نکند؛ آن هم فقط برای اینکه انسان قول و قرارهایش را به راحتی فراموش می‌کند!

تعهد، مهمترین رمز میان انسان و حیوان است. اصلاً اولین مکالمه بین انسان و خداوند درباره یک عهد بود؛ عهدی برای نپرستیدن شیطان. طبق یک آیه از قرآن کریم (آیه ۲۰ سوره رعد)، خردمندان کسانی هستند که به عهدهایش وفا کنند؛ عهدهایی که با خودشان، با جامعه و با خدا دارند.

مواظب قول و قرارهایت باش. همین تصمیم‌های کوچک، پایه‌های اصلی شخصیت تو هستند. به هر قیمتی به آنها عمل کن و بدان که مؤمنان چنین هستند.





تاریکے

معبد رضا شہس

شیطان بہ شاگردانش گفت:

»درس امروزتان این است:

جایی پیدا کنید کہ **خدا** نباشد.

یکی از شاگردان کہ **شیطانکی** باهوش بود

باخودش گفت: »**خدا نور است**.

پس باید بہ جایی بروم کہ یک ذرہ ہم **نور** نباشد.

و بہ تہ غاری رفت تاریک.

شیطانک جلو تر رفت.

غار تاریک تر و تاریک تر شد.

شیطانک ترسید و لرزید:

یک دفعہ، صدایی **مہربان** و **آرام** گفت:

»نترس، **من اینجا هستم!**»

پاییزه داستان

رشاد
جواری

مصطفی مستور سال ۱۳۴۳ در اهواز متولد شد و در سال ۱۳۷۷ با انتشار اولین مجموعه‌ی داستانش به نام *عشق روی پیاده‌رو* به عنوان یک نویسنده شناخته شد. با این وجود، او از مدت‌ها پیش از آن در حوزه‌ی داستان فعالیت داشت و اولین داستان کوتاهش را به نام *دو چشم‌خانه خیس* در سال ۱۳۶۹ در مجله‌ی *کیان* به چاپ رساند. در این تصویر او را در کنار سه نفر از مهم‌ترین شخصیت‌هایی می‌بینید که در داستان‌هایش ساخته است.

یونس: اولین بار با او در زمان روی ماه خداوند را ببوس آشنا می‌شویم. بعد‌تر در داستان کوتاه *در چشم‌های شما می‌کنم* در دست‌های می‌میرم، پرسی از آینده‌ی او را می‌بینیم. در داستان کوتاه *من دانی کل هستم* از زاویه‌ی دیگری با او مواجه می‌شویم.

الیاس: احتمالاً برای مستور، الیاس محبوب‌ترین شخصیتی است که خلق کرده. او را در این داستانی‌های کوتاه می‌بینیم: *مصائب چند چاه عمیق*، *کیفیت تکوین فعل خداوند*، *مهاجو در شب بعد از ظهر*، *چند روایت معتبر درباره‌ی کشتن*.

نگار: یکی از معصوم‌ترین آفریده‌های مستور. او در *دو زمان استخوان خوک* و *دست‌های چاه‌می* و *سه گزارش کوتاه درباره‌ی نوید و نگار* حضور دارد.



روزنامه روز ریوس

■ نگرس فرجادامین

● داستان درباره چیست؟

یونس، دانشجوی دکتری پژوهش‌های اجتماعی، چند وقتی است که در درک وجود خداوند به بن‌بست خورده است. او در مسیر تحقیق برای تزش که درباره خودکشی استاد دانشگاهی به نام محسن پارساست، با ماجرای مواجه می‌شود که در نهایت به او کمک می‌کند تا با تردیدهایش کنار بیاید.

● با برگشتن مهرداد از آمریکا، او و یونس و علیرضا که از دوران دبیرستان با هم دوست هستند، بعد از سال‌ها دوباره دور هم جمع می‌شوند.

● جولیا همسر آمریکایی مهرداد است که با بیماری سرطان دست‌وپنجه نرم می‌کند.

● «کلیدها به همان راحتی که در را باز می‌کنند، قفل هم می‌کنند.» یونس که فلسفه خوانده تا جواب سؤال‌هایش را پیدا کند، حالا کلی سؤال دارد که در فلسفه هم جوابشان را پیدا نمی‌کند.

● سایه نامزد یونس است. موضوع پایان‌نامه‌اش که فکر و قلب او را به شدت درگیر کرده، مکالمات خداوند و موسی علیه السلام است.

● علیرضا معتقد است هستی تودرتو و پیچیده است و تنها راه حل این معمای پیچیده این است که خوب باشیم.

● **از دل کتاب:** سایه: «بعضی وقت‌ها خداوند رو به هیچ شکلی نمی‌شه از توی زندگی محو کرد. دست کم این کار برای من به معنای کنار گذاشتن خود زندگیه. وقتی زندگی رو کنار بذاری، لابد افتاده‌ای توی مرگ.»



● به روایت اعداد

۱۳۹۶. آخرین اثر داستانی مستور، رمانی است به نام عشق و چیزهای دیگر که در سال ۱۳۹۶ چاپ شده است. هواداران آثار مستور در روز رونمایی این کتاب، در محل مراسم صف کشیدند تا کتاب را با امضای نویسنده آن تهیه کنند.

۱۳۷۰. رمان روی ماه خداوند را ببوس که اولین بار در سال ۱۳۷۹ منتشر شد، تاکنون بیش از هفتاد مرتبه تجدید چاپ شده و به زبان‌های روسی و عربی نیز ترجمه شده است.



۱۳۸۱

روی ماه خداوند را ببوس در اولین دوره جشنواره قلم زرین در سال ۱۳۸۱ در بخش داستان برگزیده شد.

۴ دقیقه.

مستور معتقد است مدت‌زمان اثرگذاری ادبیات از چهار دقیقه فراتر نمی‌رود: «توقع من از نوشتن این نیست که بخواهم زندگی فردی را تغییر بدهم؛ چراکه این امر از هنر برنمی‌آید. انگیزه نوشتن روشن است: برای آن می‌نویسم که تأثیرگذار باشم، اما این تأثیرگذاری از چهار دقیقه فراتر نمی‌رود و بعد فراموش می‌شود.»



● محسن پارسا که استاد فیزیک دانشگاه بود، سعی می‌کرد مفاهیمی انسانی، مثل عشق و نفرت را با قوانین ریاضی فرمول‌بندی و تحلیل کند.

● مصطفی مستور از زبان خودش

همیشه فکر کرده‌ام زندگی مثل سقوط آزاد از ارتفاعی بلند است که ده ثانیه بعد با زمین برخورد می‌کنیم و همه چیز تمام می‌شود. آدمی که در حال سقوط آزاد است، چرا هنگام سقوط باید نگران آرایش موهایش یا گم‌شدن ساعت مچی‌اش باشد؟



● مستور از بین نویسندگان دنیا

به جی. دی. سلینجر علاقه بسیاری دارد:

اگر نویسنده‌ها مثل ایستگاه‌های قطار باشند، من در ایستگاه سلینجر پیاده شده‌ام و دلم نمی‌خواهد دوباره سوار قطار شوم. یکی دو بار محض تفنن این کار را کردم و رفتم چند ایستگاه دیگر، اما فوراً و با اولین قطار برگشتم سراغ سلینجر. ترجیح می‌دهم به جای اینکه وقتم را با خواندن چیزهای دیگر تلف کنم، وقتم را با خواندن چندباره کتاب‌های سلینجر غنی کنم.

دانشی‌های نقاش خیابان ۴۸

مجموعه آثار جی. دی. سلینجر

جی. دی. سلینجر



شاعر ماه

دکتر سیدحسن حسینی
سال ۱۳۳۵ در تهران
به دنیا آمد و حوالی
دهه پنجاه، پا به جهان
شعر گذاشت. در مقطع
کارشناسی، رشته تغذیه

خوانده بود؛ اما علاقه به ادبیات
باعث شد که تا دکتری این رشته

به کوشش و پژوهش بپردازد. شاید بتوان
گفت وجود همین پژوهش‌ها بود که نام او را

در زمره شاعران نوآور و پیشرو عصر خود قرار
داد. همچنین او همراه با تألیف و ترجمه و تحقیق،

سال‌ها در دانشگاه مشغول تدریس بود و در رادیو
فعالیت می‌کرد. او اغلب قالب‌های شعری را امتحان کرد و

برخی اشعارش با زبانی طنز و انتقادی، بیان‌کننده معضلات
جامعه فرهنگی است. هم‌صدا با خلق اسماعیل، گنجشک و جبرئیل،

براده‌ها و نوشداروی طرح ژنریک تعدادی از آثار اوست که هریک
تجربه‌ای جدید در عرصه ادبیات به شمار می‌رود.

سیدحسن حسینی در بهار ۱۳۸۳، بسیار زودتر از آنچه
تصور می‌شد، به سفر ابدی رفت؛ اما به قول خودش او که

شعرهایش را به گوش موج خوانده و نامه‌هایش را به
بال باد بسته است، تا همیشه شعرهایش را برای نسل

دیگر پست خواهد کرد.

شاهد مرگ غم‌انگیز بهارم، چه کنم؟

ابر دلتنگم، اگر زار نیارم چه کنم؟

نیست از هیچ طرف راه برون‌شد ز شیم

زلفافشان تو گردیده حصارم، چه کنم؟

از ازل، ایل و تبارم همه عاشق بودند

سخت دل‌بسته این ایل و تبارم چه کنم؟

من کزین فاصله، غارت‌شده چشم توام

چون به دیدار تو افتد سروکارم چه کنم؟

یک‌به‌یک با مژه‌هایت دل من مشغول است

میله‌های قفسم را بشمارم چه کنم؟

پلی به گذشته

چه سان مدحت عشق سازم رقم؟
شکافد ز نامش زبان چون قلم
بر آنم که آتش به نی درزنم
گل شعله چون شمع بر سر زنم
ز عشق است رخسار خور تابناک
بود زنده از عشق، دل‌های پاک
فزودند مقدار آدم به عشق

ز حسن ازل شد مکرم به عشق
فروغی به دل، هر که از عشق ریخت
تجلی علم زد، سیاهی گریخت

حزین لاهیجی

شاعر با زبانی بسیار ساده و
دل‌نشین، عشق را که خمیرمایه
اصلی آفرینش است می‌ستاید و
علت وجود هرچه و هرکس می‌داند.
نیز بر این باور است که عشق،
آدمی را به کمال مطلوب می‌رساند.
این شعر که در قالب مثنوی سروده
شده از اشعار حزین لاهیجی، شاعر
بلندآوازه قرن دوازدهم، است. او در
اکثر قالب‌های شعری، اعم از قصیده و
قطعه و رباعی و... طبع آزمایی کرده؛
اما شهرتش بیشتر به واسطه غزل‌های
شیرین و پرسوزوگداز اوست.



لاله

روبر دسنوس، شاعر سبک فراواقع گرا، سال ۱۹۰۰ در پاریس متولد شد. نخستین شعر خود را در هفده سالگی منتشر کرد. بعدها با توجه به اینکه در یکی از روزنامه‌های مطرح پاریس مقاله می‌نوشت، با هنرمندان بسیاری از جمله پیکاسو پیوند دوستی برقرار کرد. شعرهای او در رؤیا می‌گذرند و درون مایه‌ای عاطفی دارند. اندوه برای اندوه و آزادی برای عشق و باده از جمله آثار اوست.

روبر دسنوس، شاعر فرانسوی زبان
ترجمهٔ مریم قربانی

شعر بدون مرز

به تو اندیشیدن
سکوت را
بدل به دوست داشتنی‌ترین
طولانی‌ترین
و پر خروش‌ترین سکوت می‌کند
تو
همیشه در منی
مثل قلبی نادیدنی
همان قلبی که به درد می‌آورد
همان زخمی که زندگی می‌بخشد.



چراغ مطالعه

مجموعه شعر آتش و گلستان، سرودهٔ سارا جلواریان، شاعر جوان و پراحساس روزگار ماست. این کتاب شامل سی غزل با مضامین مختلف اجتماعی و مذهبی و عاشقانه است. اشعار این کتاب شامل موضوعات مختلفی از جمله وطن، صلح، شهادت، عشق، احسان و نیکوکاری است که نشر سورهٔ مهر آن را چاپ کرده است. سارا جلواریان در اشعارش همواره روان و پرعاطفه است و خاستگاه او، شهر کویری کاشان، در سروده‌هایش بازتاب ویژه‌ای دارد. با هم غزلی از این کتاب را می‌خوانیم:

دور از منی و همدم دیرینهٔ منی
پروانه‌ای و در قفس سینهٔ منی
حیف از تو که غبار مرا پاک می‌کنی
حیف از تو که نشسته بر آئینهٔ منی
گلگشتی و بهاری و نارنج‌زاده‌ای!
خاک سیلک و ظرف سفالینهٔ منی
در پاره‌پارهٔ غزلم نقش بسته‌ای
در گوشه‌گوشهٔ دل بی‌کینهٔ منی
ماه تمامی و لب ایوان نشسته‌ای
خورشید نیم‌روز لب چینهٔ منی
حالا که آمدی قدمت روی چشم‌هام
تو چلچراغ روشن آدینهٔ منی



یک در پنج

حایل خورشید وحدت، رنگ هستی‌های ماست
چون زمین از پیش بردارند، روز و شب یکی است
محمد ابراهیم انصاف

به بیستون نظری کردم و یقین دیدم
که کار تیشهٔ فرهاد نیست، کار دل است
باقر داماد

محبت را پس از قطع محبت، لذتی باشد
که شاخ نخل پیوندی به از اول ثمر گیرد
محمد رضا کشمیری

پنجهٔ اهل سخا بر جانب دست گدا
وقت رفتن غنچه است و وقت برگشتن گل است
ملا شیدا

عشقم چنان گداخت که موران تربتم
عضوی نیافتند که ناخن فروکنند
شانی تکلو





سایه

■ سوزان صدیق

اصلاً ولم نمی‌کند. حتی تو خواب نمی‌گذارد راحت بخوابم. مجبورم می‌کند یا روی پهلوی چپ بخوابم، یا سمت راست یا دمر. آرزویم این است یک روز طاق باز بخوابم.

اصلاً می‌دانید چیست؟ از همان جا بود که من از هر چه محدودیت است، متنفر شدم. همیشه مثل یک سایه کوفتی همراهم است. حتی توی سایه‌ام هم دنبالم است. از سایه‌ام متنفرم. باعث می‌شود بیشتر بینمشی و بیشتر حسش کنم. آخ، بعضی وقت‌ها که خوب فکر می‌کنم، می‌بینم دفتر زندگی‌ام تندی ورق خورد و روزهای خوشم مثل یک پرنده پر زد و رفت. اما این روزهای کبود و سنگین، مثل مرغ سیاه‌سوخته خانم‌جانم است که یک متر نپریده بالا، کنار باغچه آمده پایین.

سیاه و سنگین می‌گذرد روزهایم. یادم هست در دسرهایم از همان روز شروع شد. همان روزی که لچ کردم. خب چه کار کنم؟! نمی‌خواستم بروم. - خلیل بجنب، لباس رو بپوش، دیرمون شد، مردم منتظرن.

مامانم بود. می‌خواستیم برویم مهمانی. کفش پوشیده بود و منتظر من بودم در که در را قفل کند. پدرم توی ماشین نشسته بود و یک‌بند بوق می‌زد. مامانم برگشت ببیند چه کار می‌کنم! بی‌شلوار، یک لنگه جوراب پایم و یک لنگه توی دستم، وسط اتاق، زمین را نگاه می‌کردم. - آخه چند بار بگم، دیر شد، چرا این قدر

لفتش می‌دی؟

- مامان، من نمیام.

- دوباره شروع نکن، لباس رو بپوش.

- گفتم نمیام.

- غلط می‌کنی، دیوونم کردی! هروقت می‌خواهم بریم جایی، همین بساط رو راه می‌ندازی، این قدر من رو عذاب نده... .

بغضم ترکیده بود و با گریه و صورتی برافروخته، با لب‌های آویزان گفتم: «آرین، پسر خاله‌زری، هی میاد دست می‌کشه، اعصابم خرد میشه.» مامانم نج‌نچی کرد و کلافه گفت:





■ تصویر سازی: مهری مهر

«خلیل، این قدر نرو رو اعصابم. صد بار بهت گفتم این مشکل تو مثل سرماخوردگیه. چرا این قدر بزرگش می کنی...»
گوشه دیوار کز کرده بودم و حرصم گرفته بود. با بغضی که دیگر تبدیل به خشم شده بود، شوری اشکهایم را مزه کردم و با داد گفتم: «پس چرا هروقت سرما می خورم، دوسه روزه خوب می شم، اما هر شب تا صبح با این لعنتی کلنجار میرم و صبح که پا می شم...»

مامان آهش را همراه اشکی که می ریخت، نیم بند قورت داد و رفت پایین. خیالم راحت شد و فکر کردم مرا گذاشته اند و رفته اند که یکهو پدرم وسط اتاق ظاهر شد... دیگر نفهمیدم چه شد. زیر مشیت و لگدش داد می زد: «آخه چه کار باید بکنم از دست تو؟! نمی تونیم که تو خونه حبست کنیم! ذله مون کردی...»

هرچه التماسش می کردم، انگار کر شده بود و هی دنگ دنگ می کوبید توی سرم. یک دفعه از نفس افتاد و بغضش ترکید. کمرش را زد به دیوار اتاق و سرش را لای جفت دستهایش قایم کرد و زار زار گریه کرد. مامانم تو این فاصله آمده بود بالا. هیچ چیز نگفت. راست رفت روی مبل نشست و به جایی که نمی دانستم کجاست، خیره شد و به چیزی که نمی فهمیدم چیست، فکر می کرد. یک لحظه کوفتگی بدنم یادم رفت، وقتی رد اشکهای مامان را دیدم که داشت می رفت تا زیر گلویش. صدای پدرم مثل فرفره توی گوشم می پیچید؛ یک فرفره بزرگ. اصلاً از سرم می زد بیرون. انگار همه خانه با هم داد می زدند که «دیگر از دستت ذله شدیم». راست می گفتند. همه از دستم خسته شده بودند. بابا، قبل ترها هروقت برمی گشت خانه، برای من و مامانم داستان مسافرهایی را می گفت که آن ها را سوار و پیاده می کرد و کلی ما را می خنداند. اما از آن روز خندههایش ته کشید، تعریفهایش هم همین طور؛ همان روزی که من روی صندلی مطب دکتر نشسته بودم و میخ حرفهای بابا بودم.

– چند سالشه؟

– چارده سالش آقای دکتر.

– نه متأسفانه...

همه آدم ها، از خودم و... نمی دانم کی بود و چه ساعتی بود. از کوره راهی که از امامزاده ختم می شد به این ده، آمدم پایین. هرچه بابا توی گوش مامانم خواند، قبول نکرد. همه اش مامانم حرف خودش را می زد. به این امامزاده خیلی اعتقاد دارد. می گوید دکترها هرچه می خواهند بگویند؛ خدا کور را شفا می دهد، مرده را زنده می کند، باید بچه من را هم...

نمی دانم دیشب چقدر توی این ده راه رفتم و چطور و کی پشت این دیوار خوابم برد. می دانم، ختم دارم مامان کل امامزاده را گشته و خدا می داند چقدر نگران شده، وقتی از تکتک آدم های آنجا سراغ پسرش را گرفته و ناامیدش کرده اند. حتماً خیلی دنبال گشته تا توانسته اینجا پیدایم کند. چشم هایم را که باز کردم، هوا گرگ و میش بود. خورشید یواش یواش از پس گنبد امامزاده سرک می کشید. اولین بار است که از سایه ام گریزان نیستم. مامانم که نمی دانم چطور توانسته پیدایم کند، من را بغل کرده و از خستگی، روی قوز پشتم خوابش برده است.

– منظورتون چیه آقای دکتر؟ این همه می گن علم پیشرفت کرده، یعنی هیچ راهی نیست؟ ببینید، من هرچی دارم می فروشم و تقدیمتون می کنم، فقط می خوام بچم خوب بشه. اشک توی چشم های بابا دودو زد و ادامه داد: «آقای دکتر، من با هزار امید اومدم پیش شما.»

– ببینید، این یه عارضه استخوانیه. مادرزادیه و معمولاً کتف درگیر می شه، تا چند سال رشد می کنه، بعد رشدش متوقف می شه و همون طور می مونه. از مطب که آمدم بیرون، بابا مثل برج فرو ریخته بود. رنگش پریده بود و با سوئیچ توی دستش، نیم ساعت دنبال ماشینش می گشت که دقیقاً روبه رویش پارک بود. از دو روز پیش آمدم اینجا؛ من و مامانم. سردم است. شب اولی که خوابیدیم، این قدر سردم شد که مامان پتوی نازک خودش را هم انداخت روی من. نفهمید که من خودم را زده بودم به خواب و بعد رفتم پتو را کشیدم روی بدن کز کرده اش. دیشب یک دفعه زد به سرم. خسته شده بودم از



تصویر سازی: مهتری هونر

تابلو راهنما

ماجرای معلمانی که سرنوشت شاگردان شان را تغییر دادند

■ نقیسه مرشدزاده

در زندگی همه شخصیت‌های معروف، ردی از کسی به چشم می‌خورد که مسیر آن‌ها را به سمت روشن حیات چرخانده است. پدر و مادر، دوست، همسایه، هم‌کلاسی یا معلم، هر کدام به‌فراخور موقعیتشان گاهی زندگی آدم را دگرگون می‌کنند. ولی معلم‌ها تأثیرگذارترند. معلم خوب همان کسی است که خاطره حضورش پرنرنگ‌تر از بقیه در ذهن باقی بماند و همیشه گرم و زنده در ردیف اول بایستد؛ آن‌قدر نزدیک و زنده که فرد در اوج موفقیت هم بتواند آن خاطرات را با همه جزئیات به یاد بیاورد. دکتر محمدحسین پاپلی یزدی، جغرافی‌دان و محقق مشهور کشورمان است که در متن زیر درباره تأثیر معلم‌هایش نوشته است؛ معلمی از دوره دبستان و معلمی از دوره دبیرستان که در سرنوشت او تأثیر مستقیم داشتند.

در مدرسه ابتدایی همیشه حساب و هندسه‌ام عالی بود. وقتی کلاس ششم بودم، طویله بین دو کلاس مدرسه را به فروشگاه تبدیل کرده بودند و قرار شد من مسئول فروشگاه باشم. چند روزی آب‌نبات، ترشک، دفتر، کاغذ و قلم فروختم. نمی‌دانم چه شد که روزی نمره حسابم دو از بیست شد. مرحوم درخشان، معلم خوبم برآشت. آن‌قدر برآشت که چندین بار گفت: «بچه تو که همیشه بیست می‌شدی چطور دو شدی؟» فوری در همان کلاس گفت: «کلید فروشگاه را بده.» گفت: «تو حق نداری مغازه‌دار و فروشنده بشوی. تو باید درس بخوانی.» کلید را همان وسط کلاس برد و به ناظم تحویل داد. در زنگ تفریح هم حساب‌های فروشگاه را خود او از من تحویل گرفت. دیگر هرگز نمره حساب و هندسه‌ام در مدرسه ابتدایی کمتر از بیست نشد.

تا قبل از دوره دبیرستان، شاعری را دوست داشتم؛ اما کم‌کم بر این باور شدم که نمی‌خواهم شاعر شوم. دلیلش هم حضور معلمی بود که تپش مثل اخلاقی آراسته و مرتب بود. هم درسش برایم شیرین بود، هم خودش مشوق بود. او آقای جلیل طیبیات، معلم جغرافیا بود. رفتار آقای طیبیات طوری بود که هر سال تعدادی از شاگردان ادبی به رشته جغرافیا علاقه‌مند می‌شدند. آن زمان، کنکور سراسری مثل حالا نبود. دانشجو باید از قبل، رشته خود را تعیین می‌کرد و سپس کنکور می‌داد. پس هر داوطلب با توجه به علاقه خود رشته انتخاب می‌کرد. آقای جلیل طیبیات، حداقل در سرنوشت ده‌ها دانش‌آموز یزدی که لیسانس جغرافیا گرفتند، تأثیر مستقیم داشت. فکر می‌کنم کسی بیشتر از معلم خوب نمی‌تواند در سرنوشت آدم‌ها مؤثر باشد.

بیمارستان ژنیکی قرن ۲۱



رشد
جوان

کلیه عزت های ژنیکی جنین، طبق

تقریرات وزارت بهداشت و درمان انجام می شود.

انزایم قد، ارتفاع سیستم دفاعی

رنگ چشم، مدل مو

بال، GPS، حافظه جانبی، پورت USB

قدرت بدنی، حجم مایه منی

افزوده/درگیر





حقایق پشت پردهٔ رشتهٔ داروسازی چه چیزهایی را دربارهٔ این رشته نمی‌دانید؟

در طول شش سال رشتهٔ داروسازی، این مسیر را طی خواهید کرد

❖ **دو سال اول، ترم ۱ تا ۴:** در این دوره دروس پایه، یعنی دروس مشترک با رشتهٔ پزشکی، ارائه می‌شود: فیزیولوژی، انگل‌شناسی، تشریح و... آزمایشگاه؟ بله! شما در این چهار ترم جدا از دروس تئوری، مقداری محلول و مولکول را در هم ریخته و به‌صورت پایهای تمام تلاشتان را می‌کنید تا بالاخره اکسیر جوانی کشف بشود که نمی‌شود!

❖ **سال سوم، ترم ۵ و ۶:** اگر کسی در فامیل، دنبال داروی نفخ شکم بچه، زانودرد مادر بزرگ و ریزش موی خودش باشد، در این مرحله اگر خوب جزوه‌هایتان را خوانده باشید، می‌توانید از دانشتان استفاده کنید و ادعا کنید که پزشک هستید. این یک سال، سال آغاز ورود شما به مرحلهٔ تخصصی‌تر داروسازی (بالینی) است و کم‌کم با گرایش‌های دیگر این رشته آشنا می‌شوید.

❖ **سال چهارم، ترم ۷ و ۸:** در زمان کارآموزی به شما بروشورخوانی یاد می‌دهند. تمرین می‌کنید زمان تشخیص دست‌خط پزشکان، انحراف قرنیه پیدا نکنید و داروی اشتباهی دست مریض ندهید. با محل قرارگیری داروها و قفسه‌ها آشنا می‌شوید و... در برخی دانشگاه‌ها، ماکت داروخانه را شبیه‌سازی کرده‌اند که بد نیست، قشنگ است. فقط یادتان نرود، قرار است کار یاد بگیرید؛ «داروخانه‌بازی» نکنید!

❖ **سال پنجم، ترم ۹ و ۱۰:** کارورزی؛ بالاخره می‌توانید آدرس داروخانه‌ای را که دوران کارورزی‌تان را در آن می‌گذرانید به فک و فامیل بدهید و ادعا کنید تمام شد، دکتر شدید. هرچند، هم من و هم شما و هم پرسنل داروخانه می‌دانیم در ترم ۹ و ۱۰ در بهترین حالت، شما فقط «قائم‌مقام» هستید و قائم‌مقام‌ها دانشجویانی هستند که آزمون جامع ۱۸۰ واحد را گذرانده‌اند و از انجمن داروسازان کارتی گرفته‌اند که با آن کارت می‌توانند به‌صورت پاره‌وقت، مسئول فنی داروخانه باشند و حقوق مختصری بگیرند!

به‌جز داروخانه، برخی دانشجویان داروسازی نیز می‌توانند گرایش صنعت را انتخاب کنند و وارد شرکت‌ها و کارخانه‌های داروسازی بشوند. تفاوت این مرحله با مراحل قبل در مسئولیتی است که بر دوش دانشجویان خواهد افتاد؛ پیچیدن نسخه‌های اشتباه، ترکیبات غلط، نظارت‌نداشتن بر مسائل فنی و... که مسائل شوخی‌برداری نیست. در این مرحله شما «پول» می‌گیرید تا مراقب مردم باشید.

❖ **سال ششم، ترم ۱۱ و ۱۲:** فکر کردید تمام شد؟! اگر آزمون ۱۸۰ واحدی را معادل آزمون کارشناسی‌ارشد سایر رشته‌ها در نظر بگیریم، در این سال آخر، تازه قرار است پایان‌نامه بنویسید! به‌نظر من یکی از ویژگی‌های مثبت رشتهٔ داروسازی، حق انتخابی است که دانشجویان برای گزینش گرایش دل‌خواهشان خواهند داشت و البته، بین‌رشته‌ای بودن و هم‌پوشانی نسبتاً جالب گرایش‌های متفاوت، از دیگر ویژگی‌های این رشته است. موضوع دیگر اینکه مدرک رشتهٔ داروسازی «دکتری حرفه‌ای» است و سایر دانشجویان ارشد هم می‌توانند در کنکور پی‌اچ‌دی شرکت کنند و گرایش دل‌خواهشان را انتخاب کنند. در حالت دوم، کسی به شما خانم یا آقای دکتر به‌معنی «پزشک» نمی‌گوید؛ اما دکتری گرفته‌اید و می‌توانید در بخش‌های صنعتی مشغول به کار بشوید.

❖ **وضعیت ادامه تحصیل دانشجویان داروسازی:** شما در این رشته در مقایسه با دانشجویان پزشکی زودتر درآمد کسب خواهید کرد. برای همین در این رشته، متقاضی تخصص کمتر است و مثلاً نیازی نیست حتماً دو سال طرح بگذرانید تا مجوز شرکت در آزمون تخصص را بگیرید.

▪ **زهرها صنعتگران**
مهتا، سمانه و شادنا سه دانشجوی منتخب این شماره هستند. دانشجویان ترم ۸ رشتهٔ داروسازی. تصور شما از این رشته چیست؟ داشتن داروخانه و فروش دارو؟ کشف مولکول‌های جدید؟ دکتری پیوسته؟ رشته‌ای مثل همهٔ رشته‌ها؟ صحبت‌های این سه دانشجوی دانشگاه تهرانی، ممکن است تصور ما را از رشتهٔ داروسازی زیرورو کند. بحث حداقل شش سال تحصیل و «خیلی سال» زندگی است. خیلی از ما امکانات و گرایش‌های مختلف رشتهٔ داروسازی را نمی‌دانیم. شما می‌توانید در این رشته ستاره باشید و از طرفی، ممکن است این رشته رشتهٔ شما نباشد؛ پس با احتیاط وارد شوید.



● مهتا علی‌مددی

● رتبه ۱۷۶ منطقه ۱ از شهر تهران
● معدل دبیرستان: ۱۹.۸۰
● معدل دانشگاه: ۱۶.۶۰

«بابام می‌گفت مهندسی فقط سواده، تازه بعدش باید دنبال کار بگردی. از پزشکی خوشم می‌امد. قبول هم می‌شدم. اصفهان! ولی استاد فیزیکیمون گفت: تغذیه بزنی تو شهر خودت بهتر از اینه که پزشکی بزنی و بری جای دیگه. این شد که من بدون هیچ شناختی داروی تهران رو جلوتر از پزشکی اصفهان زدم؛ ولی الان راضی‌ام: نه شیفتم دارم، نه دوندگی‌های پزشکی و نه پیر می‌شم واسه یه مدرک. ساعت کارت دست خودته، برای ازدواج به مشکل نمی‌خوری، درگیری‌های کسی رو که مطب داره نداری و خلاصه، برای من این‌طوری راحت‌تر بود. همه‌چیز هم که درس نیست...»



گرایش‌ها

- ← گرایش شیمی دارویی مولکولی: کشف مولکول‌ها، خواص و اثراتشان
- ← گرایش فارماکولوژی: مکانیسم و فرایند ساخت دارو
- ← گرایش بالینی: تست‌های حیوانی و انسانی و مطالعات اثرات
- ← گرایش صنعتی: تولید و مصرفی‌کردن داروها و بررسی اشکال مختلف آن
- سایر گرایش‌های این رشته مثل سم‌شناسی، گیاهان دارویی، داروسازی هسته‌ای، اقتصاد و مدیریت، غذا و دارو و...، هریک حوزه‌های جداگانه‌ای هستند که پژوهشگر می‌تواند بسته به علاقه‌اش به آن‌ها بپردازد.



آینده کاری

همه افراد بدون داشتن مدرک داروسازی هم می‌توانند با گذراندن دوره‌های آزاد داروشناسی، تکنسین داروخانه شوند. در چنین وضعیتی، حقوقتان حدوداً ساعتی ۱۰ هزار تومان خواهد بود. دانشجویان و قائم‌مقام‌ها با توجه به منطقه فعالیتشان، به‌طور متوسط ۲۵ تا ۳۰ هزار تومان در ساعت درآمد خواهند داشت. مسئولان فنی داروخانه ۳۵ تا ۴۰ هزار تومان در ساعت حقوق می‌گیرند و مسئولان فنی صنعت موظفاندر امر تحقیقات، کنترل کیفیت، عوارض داروها پس از تولید و... پاسخگو باشند. حقوق دانشجویانی که طرحشان را در مناطق محروم بگذرانند، بیش از مبلغی است که دانشجویان مراکز استان‌ها می‌گیرند. برای تأسیس داروخانه در تهران، بدون تورم و در همین موقعیت فعلی، حدوداً ۵۰۰ میلیون تا ۱۰ میلیارد! سرمایه اولیه لازم است. جدا از سرمایه مالی، فارغ‌التحصیلان با کسب حداقل امتیازی که از طریق شرکت در همایش‌ها، گذراندن طرح در مناطق خاص، بازآموزی و... به دست می‌آورند، به‌طور تجربی پس از بیست سال، توانایی «کسب مجوز» داروخانه را خواهند داشت.

مهتا علاقه اولش ریاضی بود؛ اما به‌واسطه داشتن مادر پزشک و نصیحت‌های پدرش، دور ریاضی را خط می‌کشد و بین انسانی و تجربی، تجربی را انتخاب می‌کند. چراکه نگران بوده از پس فضای پر تنش دادگاه‌های حقوقی و... برنیاید. او از معدود تجربی‌خوان‌های دنیاست که نمره زبانش در دبیرستان ۱۶ می‌شد! به‌نظر مهتا هیچ رشته‌ای بهشت نیست و اگر انتظارات معقول داشته باشیم راحت‌تر زنده می‌مانیم.



● سمانه فتحاحیان دهکردی

● رتبه ۳۴۷ منطقه ۲ از شهرکرد
● معدل دبیرستان: ۱۹.۹۰
● معدل دانشگاه: ۱۶

سمانه به‌واسطه خواهر داروسازش وارد این رشته شد. او گاهی به دندان‌پزشکی فکر می‌کرد؛ اما دندان‌پزشکی را به‌خاطر بی‌اعتمادی جامعه به دندان‌پزشک زن و پزشکی را «کلأ» به‌خاطر سختی زیادش کنار گذاشت و نهایتاً به داروسازی روی آورد.

«تصور این بود از ترم ۳ مقاله می‌دم و تو آزمایشگاه دارو می‌سازیم؛ اما تا ترم ۱۰ استادهایم اصلاً تحویل نمی‌گیرند و حق هم دارند، چون واقعاً باسواد نیستیم! خیلی وقت‌ها شرکت‌های داروسازی مولکول‌ها رو می‌خرند و ما یا فقط ترکیبشون می‌کنیم یا روش‌ها رو تغییر می‌دیم. خبری از کشف و پژوهش و بهره‌برداری نیست. البته استثنایایی هم هستند که همون سال اول مقاله می‌دن. باین حال، فضای کلی چندان امیدوارکننده نیست، وقتی شرکت‌های داروسازی به‌جای داروساز، لیسانس شیمی استخدام می‌کنن، تا حقوق کمتری بهش بدن!»



● شادناز عطار

● رتبه ۲۵۵ منطقه ۲ از شهر کاشان
● معدل دبیرستان: ۱۹.۹۰
● معدل دانشگاه: ۱۶

پدر و مادر شادناز پزشک بودند و او از بچگی با فضای این رشته آشنا بود. شادناز چند روزی هم با پدر یکی از دوستانش در مطب دندان‌پزشکی به کشف و شهود می‌پردازد؛ اما نهایتاً به پیشنهاد پدرش داروسازی را انتخاب می‌کند؛ چراکه معتقد است ادامه تحصیل در رشته پزشکی به صبر و علاقه بسیاری نیاز دارد. هرچند، شاید اگر داروسازی دکتری پیوسته نداشت، رشته روان‌شناسی را برای ادامه تحصیل انتخاب می‌کرد.

«زمان دبیرستان فقط درس می‌خوندم تا رتبه‌م خوب باشه و حق انتخاب داشته باشم؛ اما زمان دانشگاه درس‌ها سخت شد، افت معدل داشتیم و اینکه شش سال دانشگاه بودیم و خبری از کلینیک و بیمارستان نبود، خسته‌مون می‌کرد. توی برگردم، با شرایط موجود، باز همین رشته رو انتخاب می‌کنم. فقط الان نمی‌دونم باید ادامه تحصیل بدم یا نه؟ منظورم تغییر رشته نیست. نمی‌دونم بیشتر از این، تو دانشگاه موندن چه فایده‌ای داره وقتی بازار کار یکیه؟»



کسب و کارهای شنیدنی

■ مجتبی برزگر

خط زمان: تحول عرصه موسیقی

● فیلیپس اولین کاست فشرده را تولید کرد؛ محصولی که در مقایسه با نوار رولی، پیچیدگی کمتری داشت.

PHILIPS

● دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ پیشرفت رسانه‌های موسیقی ضبط شده



● سونی، واکمن را طراحی کرد؛ محصولی که ۲۲۰ میلیون دستگاه از آن در سراسر جهان فروخته شد.

● دستگاه پخش CD در نمایشگاه بین‌المللی CES معرفی شد.

● اقبال به دستگاه‌های شخصی پخش CD، روند صعودی می‌گیرد و سونی اولین دیسک‌من خود را عرضه می‌کند.

● به پرفروش‌ترین رسانه موسیقی تبدیل می‌شود.



● MP۳ متولد شد.

● «نپستر»، اولین سرویس اشتراک‌گذاری موسیقی، تأسیس شد؛ اما شرکت‌های تهیه و پخش آلبوم‌های موسیقی با نپستر دچار مشکل شدند؛ چراکه دانه‌دانه غیرقانونی موسیقی ضرر بسیاری به آن‌ها وارد کرد. بعدها نپستر تغییر رویه داد و به سایت دانه‌دانه و خرید قانونی موسیقی تبدیل شد.



● دهه ۲۰۰۰ دوران MP۳

● با افزایش فروش MP۳، فروش CD با افت مواجه می‌شود.

● اپل، «آی‌پاد» را به بازار عرضه کرد. ۱۲۵،۰۰۰ آی‌پاد تا پایان سال فروخته شد.

● «یوتیوب» تأسیس شد. در این سامانه از الگوریتمی استفاده می‌شود که نقض کپی‌رایت را به‌طور خودکار حذف می‌کند. رادیو اینترنتی «پاندورا» (Pandora) راه‌اندازی شد.



۱۹۶۳

● RCA اولین شرکتی بود که تلاش کرد تا ضبط‌های رولی را به شکل کاست دربیاورد. ضبط یک ساعت از نوار کاست، ۹،۹۵ دلار هزینه داشت و باعث شد این محصول شکست بخورد.

● اولین رادیوی تجاری ترانزیستوری معرفی می‌شود.



۱۹۸۱

۱۹۸۴

۱۹۸۶

۱۹۹۳

۱۹۹۹

۱۹۳۳

۱۹۲۵

۱۹۲۳

۲۰۰۰

۲۰۰۱

۲۰۰۵

● «وینیل» (Vinyl)، که نوعی صفحه گرامافون ولی بادوام‌تر بود، محبوب‌ترین دیسک شناخته شد.

● دهه‌های ۱۹۴۰، ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ افول FM و نبرد فرمت‌های ضبط‌شده و ظهور رادیوهای ترانزیستوری و کاست‌ها

● تا پایان سال ۱۹۳۹ بیش از ۲۸ میلیون خانواده آمریکایی رادیو داشتند و این دوران، عصر طلایی رادیو بود.

● پیدایش رادیوی FM که افزایش کیفیت صدا و پخش استریو را امکان‌پذیر کرد.

● ضبط صدا به‌صورت الکتریکی، به‌تدریج جانشین ضبط مکانیکی شد.

● اولین رادیویی که امکان دریافت و حمل امواج AM را داشت، اختراع شد.



● دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ آغاز ضبط صدا به‌صورت الکتریکی، هم‌زمان با استفاده روزافزون از رادیو

۱۹۵۸

۱۹۵۴

۱۹۴۳

۱۹۳۹

۱۹۳۳

۱۹۰۶



● اواخر قرن نوزدهم اولین نمونه‌های ضبط صدا، پخش صوتی و اختراع رادیو

● توماس ادیسون «فونوگراف» را که اولین دستگاه ضبط و پخش صدای انسان بود، اختراع کرد.

● امیلی برلینر آمریکایی، متولد آلمان، اختراع اولین «گرامافون» و اولین دیسک مسطح ضبط صدا را ثبت کرد. فونوگراف ادیسون، صدا را روی استوانه ضبط می‌کرد.



● مارکونی، اولین سیستم رادیویی را اختراع کرد.

● اوایل قرن بیستم توسعه و تکامل ضبط صدا و رادیو ● اولین سیگنال رادیویی از این سوی اقیانوس اطلس به آن سوی آن ارسال شد.

● رجینالد فیندن، اولین فردی بود که برنامه موسیقی و گفتاری را از طریق رادیو پخش کرد. «ویکترولا»، که گرامافونی با شیپور پنهان بود، به بازار آمد. در همان سال معرفی به بازار، ویکترولا به محبوب‌ترین گرامافون خانگی تبدیل شد.



۲۰۱۵



● سال‌های پس از ۲۰۱۵

گوش‌دادن به موسیقی در رسانه‌های پخش آنلاین و شبکه‌های اجتماعی جریان اصلی بازار شده‌اند. کاربران مایل‌اند تا هروقت خواستند موسیقی دل‌خواهشان را آنلاین گوش بدهند و دیگر فضای حافظه دستگاه‌های خود را به فایل‌های صوتی اختصاص ندهند. بنابراین، قسمت زیادی از پهنای باند اینترنت مصرفی کاربران، صرف استفاده آن‌ها از این خدمات می‌شود.

۲۰۱۴

● ۳۰ درصد از شنوندگان موسیقی، طرف‌دار رسانه‌های پخش آنلاین موسیقی شدند. یک‌پنجم از کاربران این رسانه‌ها، از موسیقی‌های پولی استفاده می‌کنند و در این سرویس‌ها پول خرج می‌کنند. تعداد کاربران اسپاتیفای به بیش از ۵۰ میلیون نفر در سراسر جهان رسید و ۱۲٫۵ میلیون نفر از مشترکان برای استفاده از خدمات متنوع این سرویس پول پرداخت می‌کنند.

۲۰۱۳

● ۲۰۱۳ و پس از آن

دوره پخش آنلاین موسیقی در این سال، در آمد رسانه‌های پخش آنلاین موسیقی در مقایسه با سال ۲۰۱۲، ۳۹ درصد افزایش یافت و سهم آن به بیش از یک‌پنجم از کسب‌وکار صنعت موسیقی ضبط‌شده رسید. هم‌زمان، درآمد حاصل از فرمت‌های فیزیکی ۱۲/۳ درصد کاهش یافت. پاندورا ۸/۶ درصد از شنوندگان ایالات متحده و ۷۶ میلیون نفر را جذب خود کرد.

۲۰۰۸

● «اسپاتیفای» متولد شد.

«سائندکلاد» تأسیس شد. این پلتفرم این امکان را دارد که هنرمندان، حتی تازه‌کارها، موسیقی را بر روی صفحات شخصی خود قرار دهند و به راحتی آن را به اشتراک بگذارند.

● جریان اصلی موسیقی در اینترنت

ظهور رادیوی اینترنتی پاندورا در سال ۲۰۰۵، شروع جریانی مهم بود؛ دسترسی نامحدود به موسیقی در رادیوی اینترنتی، در ازای پرداخت حق سرویس، در تقابل آشکار با پرداخت به‌ازای هر آهنگ، در سرویس‌هایی مثل آی‌تونز است. جریان اصلی صنعت موسیقی از سال ۲۰۰۵ از مالکیت به دسترسی تغییر می‌یابد. اسپاتیفای در سال ۲۰۰۸ متولد و تبدیل به غول صنعت پخش آنلاین موسیقی شد و پس از آن بود که اپل در ژوئن ۲۰۱۵ سرویس اپل میوزیک (Apple Music) را برای مقابله با سرویس‌های پخش آنلاینی مثل اسپاتیفای معرفی کرد.

● تفاوت مالکیت و دسترسی

دسترسی: در سرویس‌های اپل میوزیک و اسپاتیفای، به خرید موسیقی نیازی نیست؛ بلکه کاربر با پرداخت حق اشتراک، به موسیقی‌ها دسترسی خواهد داشت.

مالکیت: در این نوع سرویس‌ها که آی‌تونز نمونه موفق آن است، کاربر با پرداخت هزینه هر آهنگ یا آلبوم، آن را می‌خرد و فایل را دانلود می‌کند.

● نحوه کسب درآمد

شرکت‌های پخش آنلاین موسیقی

در سرویس‌هایی که امکان خرید آلبوم و تک‌آهنگ‌ها را دارند، قسمتی از مبالغ پرداختی کاربران را به صاحبان اثر می‌پردازند و بقیه مبالغ، درآمد شرکت خواهد بود. در سرویس‌هایی که کاربر با خرید اشتراک، موسیقی گوش می‌دهد، شرکت از طریق دریافت حق اشتراک، درآمد کسب می‌کند و به‌ازای تعداد دفعاتی که کاربران مختلف هر آهنگ را گوش می‌دهند، مبلغی به صاحب اثر پرداخت می‌شود. تقریباً همه سرویس‌های پخش آنلاین (استریم) یک دوره آزمایشی چندماهه، بدون نیاز به پرداخت را به کاربران خود ارائه می‌دهند. اما اگر کاربری به‌دنبال این باشد که بدون پرداخت هزینه اشتراک ماهانه یا سالانه به آهنگ‌های دل‌خواهش دسترسی داشته باشد، باید به سرویس‌هایی

مراجعه کند که درآمدشان بر پایه نمایش تبلیغات به کاربران است یا در کنار گزینه‌های حق اشتراک، گزینه نپرداختن حق اشتراک در صورت نمایش تبلیغات را نیز داشته باشند.

● هوش مصنوعی، آهنگ

دل‌خواهتان را پیشنهاد می‌کند

طراحان سیستم‌های آنلاین پخش موسیقی، از مهندسان داده کمک گرفته‌اند تا به کمک هوش مصنوعی تجربه بی‌ظیری برای کاربران خود رقم بزنند. شما بعد از گوش کردن به چند موسیقی، لیستی از موزیک‌های پیشنهادی را دریافت می‌کنید که به شکل باورنکردنی با سلیقه موسیقایی‌تان سازگار است. این پیشنهادها، نه تنها بر اساس ترک‌هایی که گوش کردید بلکه بر اساس ترک‌هایی که افراد دیگری با سلیقه مشابه شما گوش کرده‌اند، طبقه‌بندی می‌شوند. هوش مصنوعی لایه‌های عمیق‌تری از داده‌ها را تحلیل می‌کند؛ مثلاً در پیشنهاد ترک‌هایی که به تازگی منتشر شده‌اند و هنوز خیلی از افراد آن‌ها را گوش نکرده‌اند، از دی‌گرام‌های موزیک استفاده می‌کند و آن‌ها را با دی‌گرام موسیقی‌های محبوب شما مطابقت می‌دهد و حدس می‌زند که به احتمال قوی آن را دوست خواهید داشت یا نه. همچنین هوش مصنوعی توانایی تشخیص سازها و محتوای ترانه‌ها را نیز دارد و این فاکتورها را هم در پیشنهادهایش دخیل می‌کند.

● پخش اینترنتی موسیقی در ایران

دو شرکت نام‌آشنای فعال در ایران در این حوزه بیپ‌تونز و نواک هستند.

بیپ‌تونز	نواک
شروع به کار سال ۱۳۹۱ فروش آهنگ و آلبوم مدل درآمدی تعداد کاربران فعال ۴۰۰ هزار نفر	شروع به کار سال ۱۳۹۲ دریافت حق اشتراک مدل درآمدی تعداد کاربران فعال ۳۸۰ هزار نفر

سایر نام‌های این حوزه: ریتمو، جیک تونز، آوا و نما، موزیک ما



دستکاری ژن ها

■ احمد وطنی

۱

D N A

مولکولی آلی است که در

بیشتر موجودات زنده وجود دارد. مثلاً

در بعضی ویروس ها مثل ویروس HIV، به جای آن

RNA داریم. DNA را باید کد زندگی دانست. چرا که در

حقیقت، کدهای DNA در نحوه و توالی قرارگرفتن زیرواحدهای

سازنده آن نهفته اند. زیرواحدهای DNA عبارت اند از نوکلئوتیدهای

A، G، C و T. مثلاً توالی، AGGCTAAGCCGTAATGCT به معنای

چشم آبی رنگ خواهد بود؛ در حالی که اگر جای چند نوکلئوتید را عوض

کنیم، رنگ چشم مشکي ایجاد خواهد شد. بنابراین DNA همچون

برنامه کامپیوتری است که کدنویسی شده است؛ اما این بار نه

فقط از دو کد صفر و یک، بلکه از چهار کد استفاده شده که همین

امر موجب می شود، موجودات زنده ای، بسیار پیچیده تر از

کامپیوترها باشیم. راستی، اگر دوست داشتید، می توانید

درباره کامپیوترهای نسل آینده که به وسیله چهار

کد DNA نوشته می شوند هم مطالعه

کنید.

۲

شما
تعیین
می کنید چه
می خواهید

در هر شخص، توالی ها

هستند که به ارث می رسند. توالی هایی که

بررسی آن ها در حیطه علم ژنتیک برشمرده می شود.

DNA انسان از میلیاردها کد تشکیل شده که تقریباً همه

صفات انسان را تعیین می کنند؛ مثلاً همان رنگ چشم، حالت

و رنگ مو، داشتن بیماری خاص یا سالم بودن و ...

آیا می توان DNA را هک کرد؟ به بیان دیگر آیا می توان DNA را باز

برنامه نویسی کرد؟ اگر DNA حامل ژنی باشد که معیوب است، ما باید از

ژن معیوب تبعیت کنیم یا قادریم طبیعت را شکست دهیم؟

سالیان درازی است که دانشمندان علم ژنتیک، ساختار و عملکرد DNA

را می شناسند و تحقیقات و پژوهش های فراوانی در این زمینه ها انجام

داده اند؛ اما همیشه این باور حاکم بوده است که اگر فردی بیماری

ژنتیکی داشته باشد، راه درمان آن، اگر راه درمانی برای آن بیماری

وجود داشته باشد، استفاده از داروهایی است که اثرات

ژن ها را از بین می برد. اما آیا می توان خود ژن ها را

تغییر داد؟

۴

این سیستم که امروزه برای

ویرایش ژنوم استفاده می شود،

سیستم CRISPR/Cas نام دارد. در سال 1993 که این

سیستم توسط میکروبیولوژیست ها کشف شد، هیچ کسی

احتمال نمی داد که بتوان از آن برای ویرایش ژنوم استفاده کرد و

تنها از این سیستم به عنوان یک مکانیسم دفاعی در برابر باکتریوفاژ

ها یاد می شد. این هم از موارد بسیار متعدد و مهمی ست که تحقیقات

علوم پایه و کنجکاوی های علمی که از نظر بسیاری افراد غیرکاربردی ست،

منجر به پیشرفت های بزرگی در تکنولوژی و علوم کاربردی شده است.

امروزه با طراحی های مختلف می توانیم بسیاری از نقاط ژنوم را

برش دهیم. پس از این که ژنوم پریده شد ماشین ترمیم ژنوم به طور

خودکار شروع به بازسازی آن قسمت می کند و در صورتی که در

این زمان ما توالی مورد نظرمان را به سلول وارد کرده باشیم،

این ماشین توالی مورد نظر ما را با توالی معیوب

جایگزین می کند و این گونه ویرایش ژنوم

انجام می گیرد.

نام کامل: Clustered Regularly Interspaced Short Palindromic Repeats
مخفف: CRISPR

CRISPR = Hacked

دنیای عادی

خیلی
از افراد دوست دارند
که حالت و رنگ مویشان را
خودشان تعیین کنند برای
مثال فر یا صاف بودن
یا بلوند بودن

۵

تغییر ژن و مسائل اخلاقی

امروزه بحثی که دربارهٔ انقلاب عظیم ژنتیک وجود دارد، حفظ اخلاقیات است. مثلاً اگر این تکنولوژی در دستان افراد نادرست قرار گیرد، ممکن است همهٔ کابوس‌هایی که در فیلم‌های هالیوودی می‌بینیم، به واقعیت مبدل شوند. تصور کنید ارتشی از انسان‌هایی که درد را احساس نمی‌کنند، آدم‌هایی با اندام‌ها و توانایی‌های عجیب همچون انسان‌هایی شبیه گرگ یا سوسمار و...، همه و همه ممکن است روزی به واقعیت پیوندند. راستی شما تصور می‌کنید اگر از این تکنولوژی استفادهٔ صحیح نشود، شاهد چه هیولاهایی خواهیم بود؟ بنابراین باید سازمان‌هایی تأسیس شوند تا جلوی چنین فاجعه‌هایی را بگیرند.

بال داشتن
دیگر یک رؤیا
نیست

۶

آیندهٔ بشر

بحث دیگری که امروزه داغ شده، این است که ما با این کار در حال تغییر طبیعت هستیم و اگر میزان این تغییرها در طبیعت زیاد شوند و این تغییرات تجمع یابند، ممکن است خزانهٔ ژن جهانی انسان‌ها زیان‌هایی ببیند که بعداً مجبور شویم دوباره برای خالص‌شدنش، دست به کارهای عجیبی بزنیم؛ مثلاً جداکردن انسان‌هایی که میزان خلوصشان بیشتر از سایرین است و... این تکنولوژی راهی است که انتهایش نامعلوم است؛ چراکه می‌تواند باعث بقای نسل انسان یا انقراض آن شود. استفاده‌های غیردرمانی از تکنولوژی، همچون استفاده به‌منظور افزایش محصولات کشاورزی نیز بر وزنۀ نکات مثبت می‌افزاید؛ اما آیا ارزش ریسک دارد؟

مثلاً این شخص ترجیح
داده است که رنگ
چشم‌هایش آبی باشد

قوی‌تر و زیباتر شدن
عضلات دیگر نیاز به
استفاده از هالتر
100 کیلویی ندارد



برای آشنایی بیشتر با
این فناوری، این ویدئو
را دانلود کنید:

اینفوگرافیک:
سیر ممبرسن خرای حسین

دنیای همراه با انقلاب کریسپر



۳

اختراعات به دردخور

خیلی از اختراع‌های مهم، در نگاه اول، عجیب و خنده‌دار و حتی مسخره به نظر می‌رسند. شاید برایتان جالب باشد که اینشتین گفته است: «اگر ایده‌ای در ابتدا مضحک نباشد، امیدی به موفقیتش نیست.»

آشنایی با اختراعات عجیب و غریب

چگونه پیتزای خود را تکه تکه کنیم؟

■ زهرا ابراهیم‌پور

۱

بیشتر اختراعات، ایده‌ای ساده اما خلاقانه دارند. می‌پرسید این ایده‌ها از کجا می‌آیند؟ از خود زندگی! به مشکلاتی که هر روز با آن‌ها روبه‌رویم فکر کنید. خیلی از آن‌ها برایمان عادی و پذیرفته شده‌اند، اما اگر خلاقانه فکر کنیم، می‌شود راهی برای ساده‌کردنشان پیدا کرد.

اگر بخواهید پیتزایتان را به قطعات مساوی تقسیم کنید چه راهی به ذهنتان می‌رسد؟ بیشتر ما، برای این کار کارد آشپزخانه را بر می‌داریم و اول پیتزا را به دو نیم و سپس هر تکه را به دو نیم دیگر تقسیم می‌کنیم و این کار را تا رسیدن به تعداد تکه‌های دل‌خواه ادامه می‌دهیم. اما یک نفر هم پیدا می‌شود که مسئله را جور دیگری حل می‌کند؛ مثلاً یک قیچی مخصوص پیتزا اختراع می‌کند!

۲

مقایسه کنید با:

تأثیرگذارترین اختراعات تاریخ بشر

زبان

پتان اختراع نامعلوم

نوشتن

پتان اختراع نامعلوم

چرخ

پتان اختراع 3500 سال پیش از میلاد

برق

پتان اختراع 600 سال پیش از میلاد مخترع: تالس

صنعت چاپ

پتان اختراع 818 شمسی مخترع: گوتنبرگ

اینترنت

(شبکه جهانی) پتان اختراع 1368 شمسی مخترع: تیم برنرز لی

۵



6 سال



1 روز



تک چرخه (1248 شمسی)



هفت تیر عکاس (1317 شمسی / نیویورک)

این اختراع، یک گلت ۳۸ بود که روی آن یک دوربین عکاسی کار گذاشته بودند. زمانی که با آن شلیک می‌کردند، یک عکس هم به‌طور خودکار می‌گرفت تا خاطره قتل را برای قاتل ثبت کند.

بعضی اختراعات با اینکه جالب‌اند، چندان به درد نمی‌خورند. مونوسایکل یا تک‌چرخه، وسیله نقلیه‌ای بود که ریچارد همپینگ، اختراع آن را به نام خود ثبت کرد. اما تک‌چرخه فقط تا شصت سال بعد از آن، به‌عنوان وسیله نقلیه کاربرد داشت. به‌دلیل مشکل پدال‌زدن، امروز از این وسیله، تنها برای سرگرمی و تفریح استفاده می‌کنند.

کالسه ضدشیمیایی (1317 شمسی/لندن)

وضعیت بحران و جنگ هم می‌تواند خلاقیت را شکوفا کند. مثلاً کالسه‌ای در بحبوحه جنگ جهانی دوم ساخته شد که از نوزاد در برابر تنفس گازهای شیمیایی محافظت می‌کرد. البته بعد از آن، از این وسیله استفاده دیگری نشد.

لباس شنای چوبی (1308 شمسی)

این لباس‌ها برای ساده‌تر کردن شنا طراحی شدند، ولی عمر استفاده از آن‌ها تنها یک روز بود.



غذا



چای کیسه‌ای ام‌را در آب بینداز! (1396 ش)

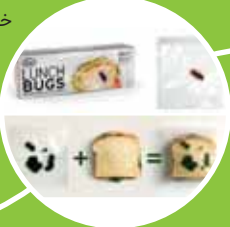
ظاهراً آقای دوریان دیمون، کار شما را راحت کرده و دیگر نیازی نیست که چای کیسه‌ای‌تان را خودتان در فنجان بیندازید.



دستگاهی که او ساخته، این کار را برای شما می‌کند؛ البته همراه با کلی سروصدایی که موتور آن به راه می‌اندازد.

ساندویچم را تَبَر!

می‌خواهید کسی هوس دزدیدن ساندویچتان را نکند؟ خیلی ساده است. آن را در پاکت کپک‌نما یا حشره‌نمای ضدسرقت بگذارید!



اختراعی برای کم‌مویان

شاید باورتان نشود، ولی روشی که بعضی مردان تاس برای شانه‌کردن موهایشان و پنهان کردن بخش بی‌مو به کار می‌برند، یک اختراع ثبت‌شده است! آیا می‌دانستید مدل موی دونالد ترامپ هم ثبت‌شده است؟!



کمربند کاهش وزن

اگر علاقه‌مندید لاغر شوید، هرچه زودتر یکی از این کمربندها را برای خودتان تهیه کنید. با کمک این اختراع هیجان‌انگیز می‌توانید دائم اندازه دور کمربتان را ببینید و آن‌قدر استرس بکشید که خودبه‌خود به وزن ایدئال برسید!

مد و زیبایی



خانه



طوفان در خانه (2017 م)

ریچارد کلارکسون، طراحی است که ابرهای کوچکی را برای تزئین خانه می‌سازد. او در آخرین ساخته‌اش، یعنی چراغ ابری معلق، از فیبر پلی‌استر ضدحساسیت استفاده کرده و ابر کوچکی را به کمک فناوری شناورسازی مغناطیسی، در هوا معلق نگه می‌دارد. این ابر، چراغ LED و میکروفون نیز دارد و به صداها و نویز حساس است و واکنش نشان می‌دهد. ممکن است به اتفاقات بروید و ببینید روی میز، رعدوبرق و طوفان به‌پا شده است!



عینک منشوری (1315 ش/لندن)

چارلز هامبلین، این عینک را برای کسانی ابداع کرد که می‌خواستند در رختخواب کتاب بخوانند. او با استفاده از منشور، این عینک را طوری طراحی کرد که کسی که دراز کشیده و سرش رو به بالاست، بتواند کتابی را که به‌طور قائم روی سینه‌اش گذاشته، بخواند.





آب را ول نکنیم!

هفت نکته ساده در مورد آب که حواسمان به آن‌ها نیست

■ مهدی تقی‌زاده



آب هست؛ ولی کم هست!

نظر شما درباره این شعار چیست؟ وقتی می‌گوییم «کم هست»، نسبت به چه چیزی کم هست؟ قاعدتاً «مصرف آب»! خب چرا می‌گویند «آب کم است»؟ چرا گفته نمی‌شود «مصرف آب زیاد است»؟!

آب هم مثل بسیاری کالاهای دیگر، بازار عرضه و تقاضا دارد. بحران در بازار هر کالایی وقتی رخ می‌دهد که تعادل عرضه و تقاضا به هم بخورد. بگذارید مثالی بزنم: در شهری که پنجاه‌هزار خودرو تردد می‌کند، فقط دو پمپ‌بنزین ساخته‌اند. در این حالت، جلوی پمپ‌بنزین‌ها صف‌های طولانی تشکیل می‌شود و رانندگان، ساعت‌ها در صف انتظار برای دریافت بنزین معطل می‌شوند. چه باید کرد؟ سریع‌ترین جواب این است: «پمپ‌بنزین جدید بسازیم.» اما تنها راه‌حل همین است؟ فعلاً همین گزینه را بررسی کنیم.

دستور می‌دهیم! می‌گوییم! التماس می‌کنیم: «باران و برف باید بسیار بیارد!»

در ۵۰ سال اخیر، متوسط بارندگی در ایران حدود ۲۵۰ میلی‌متر در سال بوده است؛ یعنی اگر کشور را تحت آب بزرگی فرض کنیم که همه برف و بارانی که در یک سال در کشور باریده در آن جمع می‌شود و البته اجازه هیچ‌گونه برداشت، نفوذ در خاک یا تبخیر را به آن ندهیم، بعد از یک سال تقریباً یک وجب آب در این تشت جمع می‌شود. در این سال‌ها، حدود بارندگی همین‌قدر بوده است. بعضی وقت‌ها کمی بیشتر یا کمی کمتر. خودمان را بکشیم هم خیلی تغییر نمی‌کند!



من به آب، «امروز و اینجا» نیاز دارم!

برای افزایش عرضه آب، مسیری ویژه باید طی شود. قصه، با بارش باران و برف تمام نمی‌شود، تازه شروع می‌شود! بارندگی‌ها عموماً در دو فصل پاییز و زمستان رخ می‌دهند. بین آخرین بارندگی مثلاً در اوایل اردیبهشت‌ماه تا فصل بعدی، یعنی بارندگی‌ها در میانه مهرماه، بیش از چهار ماه تقریباً بدون بارش قرار دارد. دوره‌ای که حداکثر نیاز آبی کشاورزی، نیاز به استفاده از کولر و حمام‌رفتن‌های تقریباً هرروزه و...، بیشترین تقاضا را هم به وجود می‌آورد. پس باید به دنبال راهکارهای ذخیره آب برای دوران کم‌آبی بود.





همه‌اش مال ماست! نمی‌گذاریم قطره‌ای از آن هدر برود!

بیش از هزار سد کوچک و بزرگ در کشور ساخته شده است! تلاشی نفس‌گیر برای مهار هر چه بیشتر قطرات آبی که از آسمان فرومی‌ریزند. کارشناسان مدیریت منابع آب معتقدند، انسان‌ها مجازند حداکثر ۴۰ درصد از نزولات جوی را مهار کنند و باید بقیه را در طبیعت رها کنند تا آب، مسیر طبیعی‌اش را طی کند. اما در حال حاضر، ما در ایران بیش از ۷۰ درصد بارش‌ها را پشت سدها ذخیره می‌کنیم. اصلاً چه کاری است که آب پاک باران را رها کنیم تا مثلاً توی باتلاق گاوخونی برود؟ اما مسئله به همین جا ختم نشده! هنوز هم آب نیاز داریم. این بار سراغ کجا برویم؟



آب... پمپ... می‌کنیم!

پمپ سفارش داده‌ایم اندازه‌ی هیولا! هرچقدر لازم باشد چاه می‌زنیم و آب را از دل زمین بیرون می‌کشیم. چه فایده که آب زیر زمین بماند؟! باید آب‌ها را بیرون بیاوریم و از آن‌ها استفاده کنیم! حدود ۷۵۰ هزار حلقه چاه در کشور حفر شده است. چاه‌هایی با عمق چندصد متر. اما هنوز هم آب لازم داریم! دیگر سراغ کجا برویم؟



ای... ول! بالاخره راه‌حل را یافتیم!

از باران و برف که قطع امید کردیم، چاه‌ها هم دخلشان درآمده! اما... «شمال و جنوب نقشه ایران، آبی‌رنگ است. این را همه می‌دانند!» کافی است آب دریا را شیرین کنیم و با خط لوله ببریم هرجایی که لازم است. این‌طوری برای هزار سال دیگر هم مشکل کم‌آبی نخواهیم داشت! راستی، بی‌خیال موجودات دریایی! که یا توی آب‌شیرین‌کن می‌روند و می‌میرند یا شورابه خروجی آب‌شیرین‌کن، دخلشان را می‌آورد. به‌هرحال حتماً عمرشان به دنیا نبوده! مثل موجودات زنده باتلاق گاوخونی و تالاب شادگان و دریاچه ارومیه... و بی‌خیال سواحلی که چرخه‌های جانوری آن‌ها به هم می‌خورد... کلاً بی‌خیال! مهم این است که ما آب می‌خواهیم!

اگر شما بلدید، راه‌حل بهتر بدهید!

بیا بید مسئله را در طول زمان ببینیم: پنجاه سال پیش، بحران آب در ایران وجود نداشت. اگر هم بود، خیلی کم بود. در این پنجاه سال، بارش‌ها خیلی تغییر نکرده است؛ اما تقاضا برای آب، هر روز بیشتر از دیروز شده. در این پنجاه سال، برای پاسخ‌گویی به این تقاضا دائماً تلاش شده است؛ تلاش‌هایی که خیلی از آن‌ها پیامدهای ناگوار زیست‌محیطی هم داشته‌اند. حالا در ابتدای پنجاه سال بعدی استفاده‌ایم و کماکان تقاضا هر روز افزایش می‌یابد. چه کنیم؟ راه‌حل شما کدام است؟





نوش جان

چگونه بخوریم و بیاشامیم؟!

■ علی خاکبازان

بهترین و ساده‌ترین راه برای داشتن زندگی سالم، انتخاب بهترین روش تغذیه، یعنی سالم‌ترین آن است. این کار بسیار آسان‌تر از چیزی است که بیشتر ما فکر می‌کنیم. امتحان کنیم!

۱. بیشتر پروتئین بخوریم.

پروتئین‌ها کندتر از کربوهیدرات‌ها می‌سوزند و در نتیجه دیرتر گرسنه می‌شویم.

۲. پیش از غذا چای بنوشیم.

چای معده را گرم می‌کند و کار هضم غذا بهتر صورت می‌گیرد.

۳. آهسته غذا بخوریم تا بیشتر حالش را ببریم.

۴. غذای گرم بخوریم.

گرمای غذا معده را آرام می‌کند، درست مثل بقیه ماهیچه‌های بدن.

۵. در طول روز، به‌مقدار کم، اما به دفعات بخوریم.

این کار سبب می‌شود که قند خونمان پایدار بماند.

۶. با آرامش غذا بخوریم.

عصبانیت سبب می‌شود که غذای بیشتری بخوریم.

۷. غذاهای فیبردار بخوریم.

فیبر خطر ابتلا به یبوست را کاهش می‌دهد؛ زیرا سبب می‌شود روده‌ها عمل دفع را بهتر انجام بدهند.

۸. غذاهای ساده بخوریم.

غذاهایی که ترکیبات زیادی دارند، هضمشان هم مشکل‌تر است.

۹. دیر غذا نخوریم و بعد از غذا خوردن، بلافاصله نخوابیم.

این کار سبب بی‌خوابی و سوزش معده و حتی سوزش قلب می‌شود.

۱۰. خیلی آب بخوریم.

شمت درم‌د بدن ما را آب تشکیل داده است. پس باید مرتباً آن را جایگزین کنیم.

۱۱. هنگام غذا خوردن، به چیزی جز آن غذا فکر نکنیم.

این کار سبب تحریک ترشح بیشتر بزاق دهان می‌شود که به هضم غذا کمک می‌کند.

۱۲. پیش از غذا سوپ بخوریم.

سوپ باعث می‌شود که احساس سیری کنیم و کمتر غذا بخوریم.

باترک

زیر نظر روح الله امیری

رشد جوان

هر کس به سهم خود، برای جوانتری از گودلی هواکاری کنه...

آخه ما که نه کارخونه داریم نه ماشین، نه هیچ چیز آلوده کننده داریم!

منم مایه کمتر نفس بکشم نه این قدر بزنم ای آسید تو سیه نفسم...





منظومهٔ ده هشتادی‌ها در مزایا و معایب تلویزیون‌نگری

اثر طبع عباس احمدی دهه شصتی

اول هر شعر بود نام دوست
شعر و شعور همه از لطف اوست
...

صمیمت امروز من ای گل‌پسر
هست رسانه، ولی از هر نظر
در دههٔ شصت که ما کودکی
نابغه بودیم، ولی اندکی
تلویزیون بود سیاه و سفید
رنگی آن بود متاعی چرید
داشت تهاویر، ولی اندکی
تازه همان نیز بد و برقلکی
پا همه بر درپ^۱ کمر^۱ می‌زدند
مشت به گیرندهٔ خود می‌زدند^۱
تازه نبد با همه این دردرس
دافل آن از دو کاتال بیشتر
بود نه پویا نه نهال و امیر
چشم همه بود به تی‌وی^۲، سفید
شفهیت کارتون آن روزها
بود مراد دل‌سوزها
همه تنه‌مرد و یا گمشده
پچه سرراهی مردم^۳ شده
از همه بیچاره‌ترین، هاج بود
او که پی مادر و یک ماچ بود
دقتر در مزرعه یعنی فنا
دار همه کودکی^۴ بر فنا

دکتر ارنست و سوباسا و نل
از همه بدتر، ملوان زبل
عشق همه تا مویری بود و بس
تازه همان هم دو سری بود و بس
بتمن و سوپرمن و بن‌تین نبود
باب سقنچی بنیامد و بود
ما به کجا و هری پاتر کجا
یا شرک فوشگل و قاطرا کجا
دافل کارتون همه بودیم غرق
در وسط معرکه می‌رفت برق
فورده از این‌ها نه فقط فدهال
سایر اوقات بی‌ودیم لال
چون که پدر در پی افبار بود
ابتر و پی فایده، اصرار بود
همه پریشان و دمی می‌شدیم
لایق مشت و شترقی می‌شدیم
این‌ور و آن‌ور زدن امکان نداشت
غرغر باباننه، پایان نداشت
آن طرف حال نشسته ننه
همچو دلیران سرگردنه
تلویزیون نیز زیادیش فوب
نیست عزیز دل قلب و قلوب

دست مگیر این قدر آن کنترول
بر مانیتورش مزن این قدر، زل
می‌زند آسیب به پشمان تو
می‌شکند آن دل مامان تو
دوست ندارد بشوی عینکی
آن مژگانت بشود پشمکی
بس که تو را وقت، تلف می‌شود
سبز به زیر تو علف می‌شود
(زیر تو منظور بود زیر پا)
پای نشد دافل این وزن، جا!
چند دهه پیش در این مملکت
چام‌همش داشت بسی منزلت
صمیمت مهوره نبود از اساس
پاک بُد از دیو بدافکر، تراس
لیک شبیخون زده فخرنگ غرب
تا که کند با تو از این‌گونه ضرب
رفتی اگر یک شب بر پشت بام
هان مغور از دافل بشقاب، شام
بس که در آن دوزوکلک می‌زند
مغز جوان زود کپک می‌زند

تا که روز عمر جوانان هدر
فیلم نشان می‌دهد از هر نظر
مبتذل و بی‌ثمر و مسفره
بد اثر و ضایع و بدمنظره
بیشترش پر ز بدآموزی است
پشت سرش جمعیتی موزی است
الغرض این است حرف زین مقال:
«ابتذل یبذل ابتزال»
آی جوان دهه هشتادی‌ام
بنده که در کسوت استادی‌ام،
بر تو نصیحت کنم از راه دور
گوش بکن حرف مرا، لندهورا
نه نه بپشید فسارت نشه
باز گمانم زده من را پشه
حرف مرا جان خودت گوش کن
تلویزیون را برو خاموش کن



۱. برخی تلویزیون‌های قدیمی
در جعبه‌ای کمدمانند و دودر قرار داشت.
۲. TV مخفف باکلاس تلویزیون!
۳. پچه سرراهی مردم شده
۴. دار همه کودکی بر فنا

تصویر سازی: همید بزرگزی

• داداش بزرگم خواست برام به مسئلهٔ ریاضی حل کنه بلد نبود. بلند شد کول رو خاموش کنه، دید فصل کولر نیست. برداشت با مسواکم کفشش رو واکس زد.

پیک پیک مستون

• مهرداد حسین‌زاده



● آثاری از علی درفشی،
خالق انیمیشن «دیرین دیرین»



تصویر سازی: همید برزویی

حیات مدرسه

مهری استارامهر

به سرعت ماه آبان آمد از راه
از اعماق وجودم می کشم آه
شتابان و سه سوت مهر طی شر
مکن غفلت جوان! عمر است کوتاه

باز هم باران پاییزی گرفت
شور هس و هال چالیزی گرفت
در حیاط مدرسه، کوسه شکار...
... کرد ناظم، ای عجب چیزی گرفت!

برده باران هوشمان را از اساس
پرت شد توی کلاس از ما هواس
کاش می شد رفت الان در حیاط
روح من آتپاست، جسمم در کلاس

دوستان سطح زمین لیز است، نه؟
این هم از آثار پاییز است، نه؟
می فوری وقتی زمین توی حیاط
پیش چشم بپه ها چیز است، نه؟

● من با سکوتم تو کلاس ادبیات، باعث اعتلای فرهنگ این مملکت شدم.



رشیدنامه

(منظومه دنباله دار)

■ سعید سلیمان پورارومی

قسمت دوم

در نارضایتی رشید از پهره فویش و هلاکت گیره‌ها

یکی از عصرهای سرد پاییز

که بود البته پر شور و دل انگیز

«رشید» آن فکر والیبال استان،

به قول دوستان: «شمشار بستان»،

ز بعد مدرسه در خانه فسته

فشاره بود با پشمان بسته

اگرچه ساعت شش داشت تمرین

نمی آمد به سر آن فواب سنگین

پدر آمد کند بیدارش از فواب

که: «ای فرزند جان، پرفیز و بشتاب»

چو شد نزدیک و آن دلبنده را دید

ز حیرت از ملاپش شاخ رویید

به روی تفت خود فوابیده بس تفت

به روی بینی اش شش گیره رفت

بزد فریاد چون آن صمته را دید

«رشید» از بانگ وی بیدار گردید

پدر گفت: «عزیزم این چه بازیست؟»

به روی بینی ات این گیره‌ها چیست؟

رشید آهی کشید از سینه، ممرود

(درونش اندکی فمیازه هم بود)

بلغفت: «ای پدر، دردم دماغ است

مرا در دل از آن صد درد و داغ است

چه شاخ است این به سرو قامت من

به پای کله روی صورت من؟!

مرا کرده دماغ بدقیافه

شدم از دست آن دیگر کلافه

به فتنه گفته بهروز قلی پور

دماغت هست عینا شکل شیپورا

دگر از این دماغ غیر عادی

به نفس خود ندارم اعتمادی

به ورزش هم در این هاگیر و واگیر

دماغم گشته کلی دست و پاگیر

که اسپک زدن این عضو ناچور

رود مانند ماهی دافل تور

دماغم تا اسیر دام گردد،

فطای تور^۲ من اعلام گردد

دماغم چون دماغ پنگوئن هاست

از آن تیم رقیبم را پوئن هاست

دماغم چون که باشد فارغ از نرم

بفواهم اندکی آن را دهم خرم

زدم روی دماغم پند گیره

که تا شب، خرم دل شواهی بگیره

ولی دانم که گیره، راهل نیست

نهایت پاره‌ای غیر از عمل نیست!

پدر این شکوه‌ها را چون که بشنفت

بزد لبفند تلفی، بعد از آن گفت:

«پسریان این چه فکر و دیدگاه است؟

نپنداری که فکرت اشتباه است؟

تو با این هوش و ففیل و نکته بینی

چرا پس فکر و ذکرت گشته بینی!

شدی در بند هیچ و پوچ، زیرا

نمی بینی کلان تر زندگی را



■ تصویرسازی: سام سلیمانی

● سر زنگ ورزش داشتن بارکشی می کردن، از من پرسیدن چه پستی بازی می کنی؟ گفتم: ذخیره طلایی ای

که بهش بازی نمی رسه. معلم ورزش مجبورم کرد ۱۴۷ مرتبه دور زمین فوتبال بدوم.





بهر طویل

پول کنکور

■ سعید طلایی

امتحانات نهایی به فرا در بر کنکور چه مظلوم و نهیب است، که کنکور پر از تست فطرتناک و عجیب است، که هر تست پر از نکته و نیرنگ و فریب است و چنان دیو سپیدیست که پر زور و مهیب است و سلاش عدد و در صد و سهمیه و انواع تراز است و ضرب است و دوسر هف در این جنگ رفیقت عملاً مثل رقیب است.

چه غولیست که یکروزه معین بکنر ارزش تفصیلی ما را و توانمندی ذهنی شما را و گره فورده به آن نیمی از آینده دارا و غلام و حسن و سوسن و سارا و نباش ابراً اهل مدارا و یکی را بفرستد به شمال نیالگارا و یکی را بفرستد به بقاراکه در آن شهر، جوان یک و تنها و غریب است.

ولی گرچه که غول است و پو باریست که سنگینی آن موجب تقویت کول است و به هر جا بروی پشت سرت راه می افتد، وسط عید و عروسی و عزا، پس که فصول است، اگر فوب نگاهش بکنی منبع پول است، دکانیست که همواره درش باز و برای همه ایام و فصول است. فبر آمده هر رتبه که فواید در آن قابل تفصیل و فصول است و هر آن کس که حسابی بکنر فرج، قبول است. گمانم حرف آخر این غول، تهی کردن جیب است.

شنیدم که کلاسیست سر کوفه که تدریس شود داخل آن جزوه تستی ریاضی و کنارش عربی، شیوه کنکوری اعلان مثال بن ماضی و یکی هم ادبیات پیامزور و راهوروش سرعتی قافیه سازی و دبیر ففن شیمی آن نیز کسی نیست به غیر از نوه حضرت رازی که دو تا نکته تستی بلد است از کاتیون ها و اسید رته و بازی که در این بازی کنکور فوت را مگر این گونه بسازی ولی انگار که بایست به اندازۀ سرمایه اجدادی فوت پول بیازی که برانی که اگر فوب بفوانی نه نیازی به کلاس است و نه استاد ففن بر تن تب کرده کنکور طبیب است.

تویی که زوم کردستی به بینی
فقط نوک دماغت را ببینی
دماغ آشفته^۳ در گیر دماغ است
هیاتش تحت تاثیر دماغ است
نباش ای جان چنین در بند صورت
بسا فوش صورت اما زشت سیرت
از آن سو ای عزیز، ای شاخ شمشاد،
دماغ تو ندارد هیچ ایراد
دماغت را مکن این گونه رنجه
چرا از بهر هیچ، این سان شکنجه
دماغت با رفت دارد تناسب
تناسب را بگیر از آن، بگو فب
بیا یک ره نگر بر عمه معنار
عمل کرد و دماغش گشت ناساز
تو گویی یک نفود در مرکز دیس
دماغش در تناسب با رفش نیس (۱)»

فلاصه این چنین دلبر بابا
کمی آرام شد از پند بابا
سپس کوتاه کرد این مایه را
ز بینی باز کرد آن گیره ها را
بزد آبی به روش و شانه بر موش^۴
کشید این گونه دستی بر سر روش
سپس برداشت ساک و شد ز قانه
به سوی سالن تمرین روانه...

ادامه دارد.

۱. ممدود: کش دار.
۲. خطای تور: در والیبال و هنگام حمله یا دفاع، وقتی دست یا هر جای دیگری از بدن بازیکن به تور برخورد کند.
۳. دماغ آشفته: کسی که مغزش کمی همچین!
۴. موش: یعنی «موش»؛ یا «موش مودی» اشتباه نشود.



شوفی فیزیکی

آشنایی با عموجرج در آزمایشگاه فیزیک

■ مهری فرج‌اللهی

شعله آتش، شور و نشاط را در میان مولکول‌های قابل‌لمه به وجود می‌آورد. قابل‌لمه هم موضوع را با نفوذ و لوبیا و سایر مفتویاتش در میان می‌گذارد و آن‌ها هم دست‌به‌کار می‌شوند. انرژی گرمایی با دسترسی قابل‌لمه، دست‌به‌دست می‌شود تا غذا پزند.

وقتی غذا به نقطه جوش رسید، آب آبگوششت با زبان قل‌قل می‌گوید: «زیر گاز رو کم کن. جوش زیادی هم نزن که دما از نقطه جوش بیشتر نمی‌شه. شعله رو بکش پایین تا قبض گازت نلشه بالا.»

قبل از اختراع مایکروفر، زودپز قهرمان بلامنازع سرعت در پخت‌وپز بود. زودپز مولکول‌های بقر را کبیر انداخته و شور و نشاط همین‌طور از سر و کول مولکول‌ها بالا می‌رود. فشار سطح مایع و بعد نقطه جوش بالا می‌رود؛ در نتیجه مدت زمان پخت کمتر می‌شود.

سوپاپ زودپز طوری طراحی شده که وقتی فشار سطح مایع به اندازه مشق‌می رسید، اجازه می‌دهد بقر و انرژی تقلیه شود. در زودپزهای غیراستاندارد، سوپاپ ممکن است درست عمل نکنند. در نتیجه فشار درون زودپز آن قدر زیاد می‌شود که صدای مولکول‌های بقر در می‌آید و با زودپز دست‌به‌یقه می‌شوند. دور از یانتان، در زودپز شبیه فریزری به پرواز در می‌آید و آبگوششت به همراه سرور و نشاط به درودیوار و زاروندگی آدم می‌باشد. تا یک سال باید از گوشه‌وکنار و لالوها نفوذ و لوبیا جمع کنیم.



■ تصویرسازی: همید بر زوی

■ تصویرسازی: سام سلحاسی



● وقتی با دوستان کار داریم، تغذیه‌م رو از کیفم درمیارم. حتی اگه رفته باشن جزایر قناری، ظرف سه ثانیه ظاهر می‌شن.

تاریخ فنفخ

عبدالله مقدمی

قانون پابستگی در تفتقواب

وای! آقای نیوتن!... سس سس سلام

سلام بچه جان! چرا می ترسی از من؟ انگار تاریخفت فیلی فوب نیست ها، من که هیتملر یا چنگیزخان نیستم.

نه. اتفاقاً تاریختمان فیلی فوب است، فیزیک و ریاضی مان فوب نیست!

خخخ... فهمیدم. من را که دیدی یاد نمره هایات اغتادی؟

بله. البته من اسم نابلنون را هم که می شنوم یاد نمره های نابلنونی ام می افتم.

فب این چه کاری است عزیز دلم؟ به قول شاعر خودتان: «برو کار...» نه! بیششید؛ به قول شاعر خودمان: «برو درس می خوان، مگو پیست درس! که تا بیست گیری تو در بیست درس!» یا اینکه: «نباشی موفق ز نادانی ات! بپسب ای پسر جان به خرفوانی ات!»

اصلاً شما بگوید که این چه کاری بود که وقتی یک سیب خورد به کله تان، رفتید و قانون یازده را کشف کردید؟ حالا اگر من بودم، فوق فوقش سعی می کردم کرمش را کشف کنم!

فب حالا مگر چه شده؟

چی می خواستید بشود؟ قانون یازده که کشف شد، بعرض فرمول های گراننش پیدایشان شد. بعد مطمئن شدند که فورشید دور زمین نمی پرفد و زمین می پرفد. بعرض فرمول ها و قوانین سیاره ها را نوشتند. بعرض هم کلی چیزهای دیگر که من بدبخت باید امتحان شان را برهم.

انگار من به پای این ها باید قانون پابستگی در تفتقواب را کشف می کردم تا از من راضی می شدی!

بجعهعه! وقتی این همه قانون فوب تنبلانه هست شما چرا رفتی سراغ قانون یازده؟

من که فقط قانون یازده را کشف نکردم. کلی افتراع و اکتشاف دیگر هم داشتم. اصلاً تو می دانی اولین تلسکوپ بازتابی چنان را من ساختم؟

چییییی؟ چشمم روشن! دیگه بدتر. یعنی این همه اکتشاف ستاره ها و سیاره ها و اسم ها و فاصله های سفت سفت کتاب های درسی را جناب عالی پایه گذاری کرده ای؟

و کلی از قوانین و فرمول های ریاضی و شیمی را...

ای بابا! من رختم. 

ای بابا، این بچه چرا عصبانی شد؟ تازه می خواستم درباره کشفیاتم رایج به نور باهاش صحبت کنم.



وقتی داری مسواک می زنی، یهو مسواکت رو توی جامسواکی می بینی!

#داستان_کوتاه_ترسناک



+ مجازی



ایمیلی داریم از هستی سپهوند از خرم آباد استان لرستان. در این مطلب زیبا از دید یک مترسک به جهان نگاه کردم. شاید هم از دید یک مترسک این صفحه را بخواند. به خاطر همین این بخش را گذاشتم بغل جلد، که راحت بتواند ورق بزند با آن حالش!

مترسک

چشم‌هایم به یک نقطه در دور دست‌ها خیره مانده به انتظار. مرا با یک پا آفریده‌اند تا توان رفتنی در من نباشد. دهانم را دوخته‌اند تا فریادم، پرده گوش جهان را نغزاند؛ اما دست‌هایم باز است، برای یک آغوش.

مرا اینگونه سرشته‌اند که نگاه دارم مزرعه را در برابر مادر کلاغی، در پی آذوقه.

آن که مرا در این مزرعه نهاد و رفت، آن که تنهایی را بر اینم خواست. آن که لباس پاره‌ای بر تنم کرد و کلاهی کج بر سرم نهاد. هرگز نخواهم بخشید. من، من حتی تولدم را به یاد ندارم و اسمم را نمی‌دانم. گاهی دلم می‌خواهد یکی کنارم بنشیند و با من سخن بگوید؛ اما، کیست، آنکه بر من تکیه دهد و مرا سزاوار هم‌صحبتی بداند؟ آن هم منی که هرگز لبخند زدن را نیاموخته‌ام.

چه بی‌انصافند آنانی که مرا این‌گونه در اقلیمی رها کرده‌اند، که نمی‌شود با آن سازش کرد؟ چرا مرا توان کنار آمدن نیست، با دردی که بغضش هر شب مرا به دوزخ می‌کشاند؟ چرا حتی کلاغ‌ها هم از من می‌ترسند. سزای کدامین گناه را می‌دهم که به دار تنهایی آویخته شده‌ام.

اکنون تنها امیدم به خوشه‌های اطراف است وای به روزی که برچیند داسی آخرین خوشه گندم را و آنکه شروع می‌شود فصل غم‌انگیز ویرانی‌ام، و در پی آن فرامی‌رسد شبنمی که پایان دهد تیش‌های پویشالی‌ام را، و شاعر بر اینم خواهد سرود:

«لایشب در آن مزرعه، طوفان شد و به جا ماند تنها ششیل پاره‌ای از مترسکی بیچاره»

رسیده‌های آبان

زهره قربانیا

نظر اتان را برای ما
پیامک کنید:

۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

مجله که کلاً به شما تعلق دارد، اما این بخش دیگر شور به شما تعلق داشتن را درآورده و یک‌باره هر چه شما برای ما بفرستید می‌خواند، پاسخ می‌دهد و چاپ می‌کند. شاید برایتان سؤال پیش بیاید که چرا بفرستید. آن قدر که راه ارتباطی داریم؛ این از ایمیل‌مان: roshd@avan.ir، این از سامانه پیامکی‌مان: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹. این هم از کانال‌مان در شبکه‌های اجتماعی: [rosd.ir](https://www.rosd.ir) که آنجا هم برایتان کلی مطلب به‌روز و دست‌اول، نظرسنجی، مسابقه و... می‌گذاریم. با مطرح کردن پیشنهادها و حرف‌ها و درد‌هایتان، هم خودتان سبک می‌شوید، هم به ما کمک می‌کنید که بهتر شویم!

+ پیامک

سحرز با سلام، گفتم پیش شما گلایه کنم، شاید صمیمان به جایی رسید. آموزش و پرورش شهرستان بستان آباد در آذربایجان شرقی، وقتی کمی برف می‌آید مدارس را تعطیل می‌کند؛ اما وقتی سرما می‌خورد، جایی می‌رسد که دما چندین درجه زیر صفر است، مدارس بازند.

طرح جلد‌های برگزیده سال تحصیلی سال گذشته، به انتخاب شما



● موافق ● مخالف

سلام سحر جان، ما فقط می‌توانیم اعتراض شما به تعطیل کردن مدارس را انتقال دهیم که در نتیجه کلاً تعطیلان نمی‌کنند. حالا اگر دوست دارید، اعتراضتان را منتقل کنیم؛ هان؟!



زهر از اصفهان: من در مجله‌تان، نوشته‌ها و مطالب آقایان سیدامیر سادات موسوی و سید مهدی شجاعی را که هر دو از بهترین‌ها هستند، خیلی دوست دارم و به آن‌ها خسته نباشید می‌گویم.

زهر جان، در حالی که اشک کنار چشمم را پاک می‌کنم، می‌نویسم: چرا هیچ‌وقت، هیچ‌کس از نویسنده ماهر و کاربلد این صفحه تعریف نمی‌کند؟ چرا کسی به من انرژی نمی‌دهد؟



سلام، اگر می‌شود مثل سال گذشته قسمتی را به شعر اختصاص دهید تا بتوانیم شعرهایمان را بفرستیم و شعرهای دیگران را بخوانیم.

سلام آقا یا خانم شاعر، خوب دقت نمی‌کنی‌ها. اتفاقاً پیام شما در همین بخش چاپ شده. دست بر قضا همین امروز هم در بخش بعدی، برای شما یکی از شعرهای ارسالی را نوشتیم. بخوان و برای ما هم شعر بفرست.

تقویم آبان ماه ۱۳۹۷ زهرا صالحی زاده

۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۴ آبان، اعتراض امام به کاپیتولاسیون

پس از تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس، امام خمینی (ره) نامه‌ای خطاب به مردم و علما نوشتند. امام در این نامه از مردم خواستند که از علما بخواهند در برابر این امر ساکت ننشینند. از علما خواستند از مراجع بخواهند این امر را ندیده بگیرند و از ارتش خواستند: «نگذارند چنین کارهای ننگینی در ایران واقع شود. از بالاترها بخواهید این سند را پاره کنند. این دولت را ساقط کنند. وکلایی که به این امر رأی دادند را بیرون کنند.» نه روز بعد از انتشار این نامه، امام به ترکیه تبعید شد.

۱۳ آبان، روز دانش آموز

امام خمینی (ره) در روز ۱۳ آبان سال ۱۳۴۳ دستگیر و تبعید شد. ۱۴ سال بعد، دانش‌آموزان در همین روز به دانشجویان و مردم پیوستند و در دانشگاه تهران تجمع کردند. با حمله نیروهای حکومتی، ده‌ها نفر شهید و مجروح شدند.

یک سال بعد (یعنی سال ۵۸)، جمعی از دانشجویان، همین روز را برای تسخیر سفارت آمریکا انتخاب کردند. آمریکا سابقه بدی در زمینه کودتا علیه جنبش‌های آزادی‌خواه در جهان داشت، و بیم آن می‌رفت که مانند ۲۸ مرداد به مردم ایران خیانت کند. در ادبیات طنز سیاسی جهان، عبارت جالبی درباره این خصلت آمریکا وجود دارد:

– چرا هیچ‌وقت در آمریکا کودتایی رخ نمی‌دهد؟

– چون در آنجا سفارت آمریکا وجود ندارد!

۲۵ آبان، شهادت امام حسن عسکری

امام یازدهم شیعیان فقط شش سال امامت کردند و با شهادت ایشان، شیعه وارد دوره جدیدی شد. دوره‌ای که با امامت حضرت قائم آغاز می‌شود و با غیبت ایشان ادامه می‌یابد. از امام حسن عسکری نقل شده است که: «سکوت در بسیاری از مواضع ستودنی است؛ قلب نادان در دهانش و دهان حکیم در قلبش است.»

(ابن شعبه، ۴۸۹)

۱۶ آبان، رحلت پیامبر و شهادت امام حسن

پیامبر از زمان وفات خود خبر داشت و این موضوع را چندین بار با یارانش در میان گذاشته بود. مشهورترین روایت، ماجرای آخرین حج پیامبر است که در آن خبر وفاتش را به همگان داد و جانشین خود را معرفی کرد.

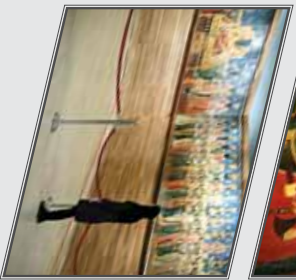
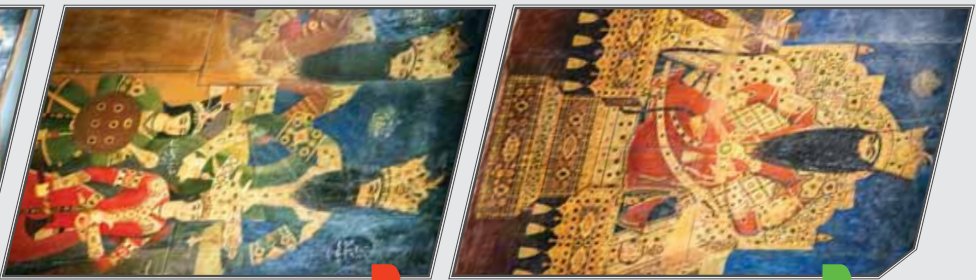
۱۷ آبان، شهادت امام رضا

مأمون، خلیفه عباسی که آن زمان بر خراسان بزرگ حکومت می‌کرد، امام را به ولیعهدی انتخاب کرد و امام پذیرفتند. اما این ظاهراً حيله‌ای بود تا امام که از مکان امنشان دور بودند، نتوانند مثل گذشته فعالیت مذهبی بکنند.



۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳

صف سلام فتحعلی‌شاه در باغ‌موزه نگارستان تهران



■ **سال‌هاست** که فتحعلی‌شاه دومین سلطان قاجاری با غرور، ریش انبوه، بازوینده، البسه فاخر و شمشیر و خنجرش در صدر مجلس نشسته است! او که در مجلس نبرد سرافکننده و شکست‌خورده بود، قدرت و شوکت را در مجالس نقاشی و بر رخت‌های تزیین‌شده جست‌وجو می‌کرد.

■ **صف‌های سلام** که معمولاً به‌مناسبت عید نوروز پربا می‌شد، همیشه پر بودند از امرا، علما، سفیران و صاحب‌منصبان؛ اما در این نقاشی فقط فرزندان و زوجه‌های فتحعلی‌شاه به‌صف شده‌اند.

■ **صفی** از شاهزادگان قدونیم‌قد قاجاری در معیت شاه مدعی قدرت و شوکت است. این تابلوها روی دیوار عمارت شاهی، در جوار مرقع مطهر حضرت معصومه **h** در قم نقاشی شده بودند؛ اما با خرابی عمارت، سال‌ها سرگردان شدند به این تالار پرستند.

اسامی فرزندان و فرزندان‌زادگان فتحعلی‌شاه بر بالای شانه آن‌ها آمده است. در جوار شاه، عباس‌میرزا فرمانده دایر سپاه ایران در نبرد با نیروهای روس، در جامه سبزرنگ و دست‌به‌سینه ایستاده است. آن‌ها هم که کوچک‌تر تصویر شده‌اند، نوادگانی هستند که احتمالاً بعدها در صف سلام‌دهندگان نقاشی شده‌اند.



رشد جوان در شبکه های اجتماعی



@iRoshd